



- نگاهی به طنز جنجالی «ماهواره» ... صفحه ۱۱
- استفاده بهینه از اینترنت ... صفحه ۱۳
- به یاد "صانع ژاله و محمد مختاری" ... صفحه ۱۴
- سیاست و اخلاق ضد انقلابی ... صفحه ۱۵

- مبارزه ی مردم و نیروهای سرکوب گر در ترازوی قدرت ... صفحه ۲
- گزارشات بذر از ۲۵ بهمن ... صفحه ۳
- صدای انقلاب خاورمیانه ... صفحه ۷
- اعلامیه و گزارش از زنان دیگر ... صفحه ۹



تونس، قاهره، الجزایر، تهران و ...

مبارزه ی مردم و نیروهای سرکوب گر در ترازوی قدرت

برناک جوان

در تونس اتفاقات مهمی افتاد. شورش مردم در ابعاد کلان باعث سقوط یک دیکتاتور شد. همراه با جشن شادی مردم، ارتش اوضاع را دوباره به دست می گیرد. در بالا نمایندگان سندیکاها، نمایندگان وکلا و پزشکان، معلمان و ... در حال چانه زنی بر سر تعیین حاکمیتی با چهره ی جدیدی هستند. امروز ترازوی قدرت در تونس به گونه ای است که در یک کفه، این نمایندگان هستند و در کفه ی دیگر اما ارتش قرار دارد.

مصر بعد از تونس شلوغ شد. مردم و به خصوص جوانان نقش مهم و پررنگی بازی کردند. ستادهای مردمی و دانشجویی موتور محرکه ی تغییر و تحولات مصر بودند که از فضاهای کارگری سونز گرفته تا صحرای جنوب مصر تا بندر اسکندریه و ... را پوشش داده بود. البرادعی و اخوان المسلمین و ... بر روی چنین موجی قصد سوار شدن داشتند. به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک مصر در بین کشورهای عرب، اسرائیل و ابرقدرت های اروپایی و آمریکایی، حوادث و تحولات مصر حتی بر تحولات مهم در تونس هم سایه افکند. مبارک گفت: "نمی روم!"، اما سئنه ی مردم پرزورتر بود و آخر سر استعفا داد. ارتش به نیابت از طرف مبارک زمام امور را در دست گرفت. به سرعت طرفین را پای میز مذاکره **نشاند** که حاصل آن چند بیانیه بود. قانون اساسی تغییر خواهد کرد و کمیته ای برای آن تشکیل شده است. کمیته ی موقتی بر روی پروژه های دوران گذار به دموکراسی کار خواهند کرد تا در موعد مقرر انتخابات برگزار شود و ... داور اصلی آمریکا است و کمک داوران مهم در این اوضاع، امثال سلیمان - مأمور امنیتی با تجربه که سابقه ی همکاری و آموزش در سازمان سیا را دارد - که زمام امور را در دست گرفته و معلوم نیست شاید بعدها به عنوان "ناجی کشور در شرایط بحرانی" معرفی شود، شاید هم در روند مهتره سوزی او هم قربانی شود! این ادعا حقایقش را از آن جا می گیرد که در شرایطی که مردم میدان التحریریه را تخلیه می کردند و سرشار از شوق و شمع پیروزی بودند (مانند مردم ایران در زمستان ۵۷) از خدا برای سلیمان طلب مغفرت می کردند! سلیمان شاقول ترازویی است که مردم و مبارزات آن ها در یک کفه و در کفه ی دیگر ارتش مصر قرار دارد. این شاقول باید از یک سو بین نیروهای مردمی که خواهان برهم زدن نظم موجود هستند و از سوی دیگر بین نیروهایی که می خواهند این توازن برقرار بماند نوعی تنظیم و تعادل ایجاد کند.

۲۵ بهمن در شرایطی وعده داده شد که تونس و مصر شلوغی هایشان را پشت سر گذاشته و مردم دستاوردهایشان را لمس کرده بودند. در شرایطی اعلام شد که مردم مصر هیچ بهانه ای را نپذیرفتند و یک صدا خواهان رفتن مبارک از مسند قدرت بودند. در شرایطی اعلام شد که مردم با پایین کشیدن نمادهای قدرت در میادین و خیابان های قاهره، قدرت مردمی را جایگزین آن ها کردند. تصرف میادین و اصرار بر گذراندن زندگی عادی در این میادین مصداق بارز اراده برای نشان دادن

قدرت بود. مردم مصر بعد از رفتن مبارک هم کماکان منتظر بودند که حاصل مبارزه شان را ببینند یا بشنوند و تا اعلام رسمی مواضع اپوزیسیون از یک سو و اعلام رسمی ارتش و سلیمان از سوی دیگر، میدان التحریریه را تخلیه نکردند. اما بیانیه های تظاهرات ۲۵ بهمن در شرایطی اعلام شد که کماکان اصل پایه ای "زیر سؤال نرفتن نظام" ستون بند بند آن و آشکار در هر جمله ی آن بود. حتی درخواست مجوز راهپیمایی این رهبران "طبق اصل بیست و هفت قانون اساسی جمهوری اسلامی در جهت حمایت از قیام مردم این دو کشور مسلمان" بود.*

روشن بود که به دو رهبر سبز - موسوی و کروبی - اجازه حضور در تظاهرات را نخواهند داد اما این دو نیز تمام تدابیر لازم را به کار بردند تا کلمه ای فراتر از نظام مقدس اسلامی نگویند. در واقع در پرتو تحولات منطقه ای و شورش در کشورهای عربی از یک سو و توجه ی قدرت های بزرگ به نیروهای اپوزیسیون این کشورها از سوی دیگر، رهبران سبز نیز برای عقب نماندن از فرصت های در راه و همچنین عقب نماندن از بنده ی اجتماعی، فعال شدند.

فضای میادین و خیابان ها اما چگونه است. دیروز و دیشب مردم هم زخمی دادند، هم کتک خوردند، البته خوب هم کتک زدند و ... اما تفاوت ها را هم می شد دید. بخش اعظم مردم در ۲۵ بهمن و در شهرهای مختلف **شعارهای ضد رژیم سر می دادند و اصل نظام را زیر سؤال بردند**. این بدترین خبر برای نظام - هم حاکمیت و هم رهروان نظام - است و بهترین خبر برای مردم. چرا که در پس این خبر، نسیم دلنواز آزادی و انقلاب را می توان حس کرد و به همان نسبت هم تندباد ویرانگر ضدانقلاب را، چرخاندن بادبان های مبارزه به سمت باد رهایی بخش انقلاب آسان نیست اما شدنی است. ترازوی قدرت در ایران با سنگینی به مراتب بیشتری از تونس و مصر تنظیم می شود. وجود اپوزیسیون سازشکار با حاکمیت در ایران به اندازه تاریخ مبارزات آزادی خواهانه و مردمی در ایران قدمت دارد. برهم زدن این توازن، نیرویی باز هم بیشتر از تونس و مصر را می طلبد و قطعاً به هم خوردن این توازن، انفجاری تر خواهد بود. این را هم مردم می فهمند و هم **حاکمیت** و هم اپوزیسیون سبز وفادار به اصل نظام و هم قدرت های بزرگ.

شرایط بر پیشروان موجود و فعال در خیابان ها و میادین شهرها نهیب می زند که "وقت تنگ است و پیروزی رفیق کسی است که قدر وقت را بداند" و بر ضدانقلاب هم نهیب زده می شود که؛ "باید جنبید و این شورش را ویران کرد". این وقایع درس های بزرگی با خود به همراه داشت، نشان داد که سرنوشت مردم دنیا تا چه حدی به هم مربوط است. موج انقلابی جاری در چند کشور عربی، در ایران اثر کرد و با توجه به تجربه ی مبارزات اخیر و مسایل حل نشده ی آن، تأثیرات روحی زیادی گذاشت. همه ی دنیا دیدند که این تأثیرات روحی چگونه تبدیل به نیروی مادی برای مبارزه شد. مردم دنیا از مبارزات هم الهام می گیرند اما تبدیل این الهام و تأثیر روحی به نیروی مادی به عوامل زیادی بستگی دارد و در ایران این عوامل مساعد هستند. آری انتخاب دوباره ای پیش روی ماست، طوفانی دیگر در راه است. ■

* www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essavId=۳۵۶۱۴

www.kaleme.com/۱۳۸۹/۱۱/۲۴/kjm-۴۷۰۷

گزارشات ارسالی فعالین بدر از ۲۵ بهمن تهران

بهار عربی به ایران هم رسید!

فضای عمومی ۲۵ بهمن و روحیه مردم



امروز ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ ورقی دیگر در تاریخ مبارزات خیابانی مردم با رژیم سرتا پا مسلح جمهوری اسلامی خورد. از روزهای قبل نیروهای بسیج و انتظامی بصورت پراکنده در خیابانهای تهران حضور داشتند. اما امروز شهر حال و هوایی دیگر داشت. بیشتر به یک پادگان شبیه بود. سرتا سر خیابان هم پر از ماشین هایی است که در آن ها لباس شخصی ها نشسته اند و مردم را زیر نظر دارند تا اگر به مورد مشکوکی بر خوردند واکنش دهند. البته از داخل ماشین ها فیلم برداری هم می کنند. مسیرم به سمت میدان انقلاب است. هر چه به آن جا نزدیک می شوم التهاب فضا بیشتر احساس می شود. به میدان که می رسم تا چشم کار می کند جمعیت است. دور تا دور میدان هم انواع و اقسام نیروها مستقرند. با موتورهای شان مانور می دهند تا مردم را وحشت زده کنند. اما مردم یا ایستاده و یا در حال حرکت خندانند و خوشحال. روزهای مبارزه روزهای شادی ملت است. باز هم خیلی راحت می توانی چهره های همراه و آشنا را تشخیص دهی. جمعیت زیاد و زیادتر می شود. ماشین ها امکان حرکت ندارند. چون جمعیت علاوه بر پیاده روها در خیابان ها در حال حرکتند. مردم بدون این که همدیگر را بشناسند به هم لبخند می زنند و علامت پیروزی را نشان می دهند. وجود این همه نیرو که می توان گفت دو برابر مردم بود به چشم مردم نمی آید. به آن ها بی توجهند و مسخره می کنند. باز هم همه ی مغازه ها تعطیل است. آن هایی که تک و توک باز هستند با افزایش جمعیت تعطیل می کنند.

پارک لاله

پارک لاله در قرق نیروهای بسیج و لباس شخصی بود. دور تا دور آن را هم نیروی انتظامی فرا گرفته بود. پسر جوانی در ورودی بازارچه پارک ایستاده بود که موتوری دو ترک به سوی او هجوم می برد و شروع به سؤال جواب و گرفتن کارت شناسایی می کند. ظاهراً از فروشنده های همانجاست اما آن دو موتوری حالیشان نمی شود.

چهارراه وصال

سوار بر اتوبوس می شوم تا به میدان امام حسین بروم. اما بسته شدن راه و منسجم شدن جمعیت منصرف می کند و در چهارراه وصال پیاده می شوم. برخورد دختر جوانی با یکی از لباس شخصی ها که نفهمیدم بر سر چه بود جرقه را می زند.

دختر جوان داد و فریاد می کرد و جمعیت شروع کرد به شعار دادن و هو کردن. لباس شخصی در میان جمعیت گم شد و به عبارتی فرار کرد.

خیابان های اطراف دانشگاه

واقعاً حضور مردم همه محاسبات قدرت را به هم می ریزد. همه دستهایشان را به علامت پیروزی بالا نگه داشته اند. با جمعیت همراه می شوم. دختر جوانی که صورتش را پوشانده از اتوبوس دستهایش را به مردم نشان می دهد که یک لباس شخصی پرید جلوی اتوبوس و با باتوم دختر را تهدید کرد. همه ی مسافران اتوبوس معترض شدند. آقای گفت "خودتونم که تو تلویزیون همین علامتو نشون میدید. چرا خودتو ناراحت می کنی؟! مردم پیاده رو هو می کشند و طرف هم که کم آورده عقب نشینی می کند.

به خیابان قدس می رسم که به مردم حمله می کنند. داخل خیابان می روم. به بالای خیابان که می رسم معلوم است که گاز اشک آور زده اند. همه در حال آتش روشن کردن و سیگار روشن کردن هستند. به سمت ۱۶ آذر می روم. اما دوباره حمله می کنند. جمعیت زیادی جمع شده. هیچ مغازه ای باز نیست که مردم در آن پناه بگیرند. همه فقط جایشان را عوض می کنند. مردم مراقب همدیگر هستند. به همدیگر خبر می دهند که می توانند جلو بروند یا نه و این که دارند حمله می کنند. با حمله های متعددهشان مردم شروع به شعار دادن می کنند. عمده اش "مرگ بر دیکتاتور!" است. وارد یکی از خیابان های فرعی می شوم. عده ای شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد!" را سر می دهند. با تکرار حمله در ورودی یک ساختمان پناه می گیرم. چند دختر جوان هم به من می پیوندند. دختر و پسر دیگری هم اضافه می شوند. گاردی ها در حالیکه رد می شوند اسپری فلفل هم می زنند. همه به سرفه می افتند. پشت سرشان بسیجی ها سر می رسند و با باتوم به جانمان می افتند. خلاصه چند بار باتوم بدنمان را نوازش می کند! به دانشگاه جغرافیا پناه می بریم. نیروی حراست دانشگاه که در ساختمان روبروست از بالا به دربان دانشگاه می گوید کسی را راه ندهد. اما دربان خودش را به نشنیدن می زند. دقایقی بعد به دانشگاه هجوم می آورند. از این همه جمعیت داخل دانشگاه تعجب کرده اند. اما واقعاً اکثریت افراد دانشجو بودند. دربان دانشگاه ردشان می کند. بالاخره بعد از دقایقی بیرون می روم. از خیابان قدس که بسته شده با دریافت چند باتوم به زور رد می شوم.

افراد لباس شخصی از ۱۳ ساله تا ۶۰ ساله هستند. هنوز خیابان انقلاب علیرغم زد و خوردهای شدید و گاز اشک آور مملو از جمعیت است. باز سوار اتوبوس می شوم. ماشین ها که امکان حرکت ندارند و در ترافیک سنگینی گرفتار شده اند و البته برای همراهی با جمعیت بوق های ممتد می زنند. دو بسیجی به سمت ماشینی رفته و با لگد به راننده هشدار می دهد که بوق نزنند. راننده بسیار خونسرد می گوید: "راهو باز کن تا بوق نزنم!" پلیس های راهنمایی و رانندگی هم که نقش مترسک را ایفا می کنند و نمی دانند چطور هدایت کنند. اما همان لباس شخصی به بالای کاپوت ماشینی پریده و نعره می کشد که بوق نزنید. پایین که می آید می بینم راننده ماشین یک زن است. واقعاً حالم به هم می خورد از این که تفکر ضد زن در تمام سلول های این نظام وجود دارد و خود را نشان می دهد و از سوئی دیگر خشمم را دو چندان می کند.

میدان انقلاب

در میدان انقلاب یک لباس شخصی از راننده اتوبوس می خواهد که همه مسافران را پیاده کند. اما راننده قبول نمی کند. چون جمعیت خیلی زیادی در اتوبوس است و ممکن بود به ضرر خودشان تمام شود. هر چه به سمت آزادی می رسم وضعیت غیر عادی تر است. پیرزنی که از شلوغی اتوبوس به تنگ آمده غرغر می کند که "حقتونه! میاین بیرون بایدم کتک بخورین." دختران جوان داخل اتوبوس می گویند: "امروز روز ولنتاین است حاج خانم. ما ولنتاین مونو اینجوری جشن می گیریم. همه جا رو به هم می ریزیم!"

خیابان آزادی

هر بار که گاردی ها رد می شوند چند باتوم حواله اتوبوس می کنند. دو طرف خیابان آزادی مملو از جمعیت است. دود همه جا را گرفته است. تمام خیابان های فرعی مملو از آتش است. گاز اشک آور در همه جا پخش است. به هیچ کسی رحم نمی کنند. دختری که از خیابان توحید می آید و حسابی هم کتک خورده می گوید پیرمرد عصا بدستی را کتک زدند و خونین و مالین کردند. فرق یک پسر جوان که عقب افتاده بود را نیز شکافتند. نیروها در چند جا با هم درگیر شده بودند. حضور این همه جمعیت کلافه شان کرده بود. پسر جوانی را که در حال فرار بود گرفتند و عینکش را در صورتش خرد کردند. با دو ماشین ون نیروی انتظامی مواجه می شوم که یکی مملو از دختران و دیگری پسرانی بود که دستگیر شده بودند. اما نکته قابل توجه این بود که دختران از پشت شیشه با شادمانی علامت پیروزی را به مردم نشان می دادند.

برخورد افکار مردم

در میانه راه زن چادری سوار اتوبوس می شود. شروع به غر زدن می کند که:
- مردم حقشونه. باید بزبن بکشن شون. ۱۰ نفر آدم جمع شدن فکر کردن الکیه.
- دختر جوان دیگه ای جوابشو می ده: ۱۰ نفر؟ من از ظهر بیرونم. جمعیت میلیونیه.
- زن می گوید: نه من خودم از امام حسین میام. هیچ خبری نبود. منم از این حرفش خنده ام می گیره. ادامه می ده ما برای انقلاب خون دادیم شهید دادیم.
- دختر می گه: اون انقلاب نبود. ضد انقلاب بود.
- زن که حرصش گرفته می گه: ضد انقلاب موسوی و کروبی هستند. خاتمی ضد انقلابه که پارک گفتگو درست کرد تا دخترا برن توش با پسرا لاس بزبن.
- دختر می گه: موسوی و کروبی و خاتمی مبارک خودتون. احمدی نژاد و خامنه ای رو هم می دیم بهتون با یک نوشابه و گوجه اضافه! اونابی که فرستادین رو مین با شستشوی مغزی فرستادین.

- زن می گه: آره آزادی می خوامی که موها تو پریشون کنی.
- دختر میگه: آره می خوام همین کارو بکنیم. چون آزادی حقشونه. آگه اون دنیایی بود که تو جواب خودتو بده. مگه نمی گین در دین هیچ اجباری نیست. من نمی خوام روسری سرم کنم.

- زن میگه: چیه خوبه مردم می رن چاقو می کنن تو شکم بسجی ها.

- دختر میگه: آره دستشون درد نکنه. ۱۰۰۰ تا هم بزبن کمه. چطور مردم رو می کشن بد نیست؟

- زن می گه: شما کجا بودی وقتی ما خون دادیم. تو خارج داشتی حال می کردی.

چند تا زن حمله می کنن به زن حزب الهی. اما دختر جوان ادامه می ده که: "بالاخره این غارتگرای جان و مال و آزادی مردم رو بیرون می کنیم. واقعاً این همه کوتاه فکری جای تأمل داره. چطور ممکنه مردم اصلاً فکر نکنند و هر اراجیفی که این ها می گن باور کنند."

- فرد دیگری میگه: "باید از مردم مصر یاد بگیریم."

- زن دیگری میگه: "اما ما با اون خیلی فرق داریم. مردم ما با این همه سرکوب ها خیلی شجاعن. این همه کشتن و اعدام کردن و زندان بردن اما ببینید که مردم چطور شجاعانه اومدن به خیابونا. بعدشم مردم مصر فقط با یک ارتش روبرو هستند. ما نمی دونیم با چی روبرویم. نیروی نظامی و امنیتی اینا چند لایه است. بسیج، لباس شخصی، گاردی ها، نیروی انتظامی، و... و..."

بالاخره یک جا پیاده شدیم.

شعارهای غالب در تظاهرات امروز

با یکی از دوستانم برخورد می کنم. صورتش نشون می ده گاز اشک آور حسابی ازش پذیرایی کرده. از ابتدا در درگیری های خیابان آزادی و خیابان های فرعی اش بوده. از کمک مردم در پناه دادن به معترضان می گه. در خونه ها باز بوده. از سنگ اندازی معترضان به گاردی ها می گه و این که اونها باتوماشونو زمین گذاشتن و با سنگ جواب مردم رو می دادند. یاد روز عاشورا می اقم. می گفت مردم شعار می دادند:

"با یه بلیط یه سره، خامنه ای باید بره!"

"مبارک، بن علی، نوبتته سید علی!"

و "مرگ بر خامنه ای!" در ابعاد وسیعی امروز سر داده شده. از کتک زدن یکی از بسیجی ها می گه. بسیجی میاد جلوی مردم معترض و شروع به رقصیدن می کنه. یکی از معترضین می دود جلو و از پاهاش می گیره و می اندازش زمین. بقیه می ریزن سرش و حسابی کتکش می زنند. از خیابان دکتر قریب و میدان توحید و نواب می گه که خیلی درگیری شدید بوده. همه سطل آشغال ها آتش زده شده بود. مردم از درگیری در میدان ۷ تیر هم خبر می دهند. خیابان ها همه مملو از ترافیک است و هنوزم بسیجی ها و گاردی ها در حال تردد هستند. این ترافیک هم باعث می شود مردم پیاده بروند و خلاصه جمعیت هنوز در خیابان ها در حرکتند. به سمت خانه حرکت می کنم. ساعت ۸ شب است و منتظریم که ببینیم درگیری های امشب که شب بسیار سردی است چگونه خواهد بود. همه تلفن ها و کانال های ماهواره ای قطع شده است و اینترنت سرعت پاییی دارد. تلویزیون دولتی رژیم از درگیری ها چیزی نمی گوید اما از این که سران فتنه از آمریکا و انگلیس برای اغتشاش دستور گرفته اند می گویند. باز هم به دروغ سعی می کنند مردم را فریب دهند و البته که نمی توانند. مگر امثال آن زن چادری که تعدادشان زیاد نیست. کسانی که فقط در حصار تنگ یک تفکر پوسیده و عقب مانده اسیرند. نکته قابل توجه شعارهای امروز این بود که این بار خامنه ای آماج حمله مردم بود. مردم کاملاً و به درستی رهبر نظام را نشانه گرفتند. حرکت امروز راه را برای نبردهای پیش رو باز کرد. ■

زنده باد انقلاب!

الشعب یرید اسقاط النظام!

ساعت ۱۱ شب ۲۵ بهمن

چند صد هزار نفر علیه حکومت تظاهرات کردند!



را کردند. بعد از اینکه موسوی در تظاهرات خرداد سال پیش به بهانه جلوگیری از خشونت فراخوان به تظاهرات را لغو کرده بود خیلی از هواداران آن طیف از آن‌ها دلسرد شده بودند. موج جنبش ضد دیکتاتوری در مصر و تونس باعث شد که روحیه ی مردم تغییر کند و روحیه ی مبارزه طلبی بار دیگر اوج بگیرد. جماعت موسوی و کروی به نظر دو نقش بازی می کنند یکی حکم سوپاپ اطمینان را دارند و در شرایطی که جامعه می رود که منفجر شود سعی می کنند که بخار را خالی کنند و از جانب دیگر خود را برای شرایطی آماده می کنند تا حداقل ارگان های اصلی حکومت را حفظ کنند. بعد از تظاهرات ۶ دی ۸۸ (مصادف با عاشورای پارسال) رهبران شان از انقلاب هراسان شدند و فرمان ترمز را صادر کردند.

به هر حال در میان طیف چپ در طول افت يك ساله گرایش نسبی دلسردی و ناامیدی به وجود آمد که می توان به مقالات برخی نشریات چپ اشاره کرد که تحلیل کرده بودند که ناامیدی غلبه پیدا کرده است.

از هفته ی قبل موج فراخوان از طریق شبکه اجتماعی فیس بوک اینترنت را فرا گرفت و هزاران نفر اعلام کردند که در تظاهرات ۲۵ بهمن شرکت خواهند کرد.

سازگارا در مورد تحولات مصر می گفت ماشین سرکوب در مصر کنار ایستاد اما چالنگی که مجری برنامه بود فوراً تصحیح کرد که نه اینگونه نیست ماشین سرکوب نبود!

گزارش تظاهرات دیروز

ساعت حدود يك ربع به سه که از خیابان ۱۶ آذر وارد خیابان انقلاب شدیم جمعیت بسیار زیادی در طرف پیاده رو دانشگاه که آفتاب هم به کمکشان آمده بود به سمت میدان انقلاب در حرکت بودند. چهره ها مصمم و در عین حال کمی ترس دیده می شد و در بسیاری هم لبخند های خوش آمد گویی که باز هم آمدیم! با چند تن از دوستان به سمت چهار راه ولیعصر حرکت کردیم. سر بسیاری از چهار راه ها نیروی انتظامی با موتور و سپر و کلاه خود در حال استقرار بودند. جمعیت هر لحظه زیادتر می شد و تا چشم کار می کرد به سمت میدان فردوسی جمعیت بود. چهارراه ولیعصر که رسیدیم به همراه جمعیت به سمت میدان انقلاب برگشتیم. کسی شعار نمی داد. به نظر می آمد قرار گذاشته بودند برای زمانی که جمعیت وسیع تر شود و تفکر عمومی این بود که تا شعار بدهی حمله شروع می شود. میدان انقلاب پر مأمور بود. نیروی انتظامی گارد ضد شورش و لباس شخصی ها با موتورهای هزار و لباس شخصی در ماشین های چهارسرنشین که ماسک و کلاه موتور داشتند.

توی میدان جمعیت شعار داد: "الله اکبر" و "مرگ بر دیکتاتور!" که نیروی ضد شورش حمله کرد توی پیاده رو. اکثر جمعیت در پیاده رو بودند و از خیابان های جمالزاده و فرصت و دیگر خیابان های فرعی جمعیت در حال پیوستن به خیابان اصلی بودند در مقیاس خیلی زیاد و نیروی انتظامی محدود توی فرعی. خیلی جلو دار نبودند و نوعی ترس هم داشتند.

در خیابان فرصت مردم يك موتوری بسیجی را گرفتند و موتورش را آتش زدند و به يك ماشین بسیجی را که به کمکش آمده بود، به شدت خسارت زدند. کسانی که از روبرو می آمدند می گفتند که تا میدان آزادی در پیاده روها جمعیت هست.

جمعیت که شروع به شعار دادن کرد حملات شروع شد. ولی مردم فرار نمی کردند بلکه کمی عقب می نشستند و بعد دوباره به سمت میدان آزادی حرکت می کردند. طرف مقابل پیاده رو هم جمعیت زیاد شد.

در ترمینال اتوبوس های شرکت واحد میدان انقلاب جمعیت زیادی ایستاده بود و تعدادی که در حال رفتن به سمت میدان آزادی بودند به ناگهان با حمله گله های موتورسوار گارد ضد

دیروز ۲۵ بهمن بعد از حدود يك سال، تظاهرات عظیمی در تهران و چند شهر دیگر علیه حکومت رخ داد که در این جا مشاهدات خودم را می آورم. اخبار بسیاری در سایت پیک ایران آمده بود که همه در مجموع عینی و درست بودند و می شود به آن ها استناد کرد.

از يك هفته ی قبل جنب و جوش بسیاری در شهر دیده می شد و خبرهایی بود که در برخی جاها در تهران تظاهرات موضعی می خواسته در حمایت از جنبش مصر صورت بگیرد و نیروهای انتظامی جلوی آنها را گرفته اند. سیمای مفتضح جمهوری اسلامی مرتب کرکری می خواند و سعی می کرد مردم را جاسوس و مزدور بیگانه معرفی کند. نمایندگان مجلس روز ۲۳ بهمن با توجه به فراخوان تظاهرات در دفاع از مردم مصر بعد از خواندن يك بیانیه ی کذابی از جانب لاریجانی که همه مسایل در مصر را به توطئه آمریکا نسبت می داد و گویا مبارزات در مصر پیروز و تمام شده است! اکثر نمایندگان بعد از دادن شعار به صف از مجلس بیرون رفته و در خیابان مسیری را تظاهرات کردند و بعد نماز شکر برگزار کردند. یعنی شکر که از سرمان گذشت. این در حالیست که مبارزات در مصر ادامه دارد و مردم فقط به رفتن مبارک راضی نیستند اما این ها آرزوی شان اینست که مبارزات خاتمه پیدا کند.

روزنامه ها از قول دولت آبادی که گویا دادستان تهران بوده و مدتی حکم اعدام اعلام می کرد تیر زده بودند که: "این ها دارند دنبال يك آدم عقب مانده می گردند که خودشوزی کند و جنبش به راه افتد!" بسیاری می گفتند: "عقب مانده تر از جمهوری اسلامی که نیست!"

"عبدالله گل" رئیس جمهور ترکیه هم بیست و پنج بهمن در تهران بود و به همین خاطر نیروی انتظامی ظاهراً در تیراندازی به سمت مردم محتاط بود. البته این احتیاط را بیشتر اوایل تظاهرات و در مسیر اصلی رعایت می کرد. ولی در کوچه ها و خیابان های فرعی کتک زدن و دستگیری جریان داشت. بعد از این که درگیری های جدی و گسترده آغاز شد، نیروهای سرکوب مجبور شدند همه ی نیروی خود را در حمله و کتک زدن فعال کنند و از ژست های به اصطلاح «مهربانانه» دست بکشند.

فکر می کنم يك ملاحظه ی دیگرشان در مورد نقش بسیج در نظر مردم بود. در جریان خیزش سال پیش، بسیج آماج شعارهای مردم قرار گرفت و صداسیما گفت که باید این مسأله را از ذهن جامعه پاک کنیم. شاید این بار می خواستند بسیجی ها را در نقش نصیحت کننده در خیابان داشته باشند، اما ممکن نشد.

با توجه به ارزیابی از روحیه ی مردم بود که موسوی و کروی تقاضای مجوز برای برگزاری در بیست و پنج بهمن

صدای بلند به بقیه اتوبوس انتقال می دادند. تعداد دخترها طبق معمول خیلی زیاد بود. مادرها، دختر و پسرهایشان هم زیاد بودند. البته زنان میانسال نسبت به خیزش پارسال کمتر به چشم می آمدند. راستی ۲۵ بهمن امسال روز عشاق (والنتاین) هم بود و کم نبودند دختر و پسرهای جوان که بین رفتن به پارتی و النتاین یا تظاهرات مردد بودند! ولی آمدند و به آن ها هم خوش گذشت!! دختری به دوستش می گفت: "دیدید گفتم بامن بیا اینجا بد نمی گذره!" ساعت حدود شش و نیم در حوالی بهبودی هنوز جمعیت در حال رفتن به سوی میدان آزادی بود.

نیروی گارد ویژه در جاهایی که خلوت تر است شروع کردند به بازداشت کردن تگ و توک جوانان.

چند بسیجی لباس شخصی به زن میانسالی تذکر دادند و ژست گرفتند که می خواهند دستگیرش کنند. یکیشان علاوه بر ماسک، عینک دودی سیاهی بر چشم داشت و یواشکی دست زن را می کشید. چهره و حرکاتش نشان می داد که نقشه کثیفی در سر دارد. نگاه سنگین چند نفر از مردم باعث شد که زن به آهستگی و با تردید از آن ها دور شود.

بسیج خیلی سعی کرده که خود را نشان ندهد و خود را قاطی جمعیت پنهان کند.

شب در خیابان آذربایجان ساعت شش و نیم نیروی گارد ویژه کمین کرده بود. خیابان رودکی و قصرالدشت و کارون و جیحون کاملاً خلوت بود و خرده شیشه و سنگ و سطل زباله آتش زده شده توی خیابان بود. از یک نفر پرسیدم یک ساعت گذشته این جا بودی؟ گفت که دو ساعت است این جا هستم. بعد با احتیاط گفت که یک عده این جا اغتشاش کردند و یک سری آدم بی مسئولیت با آن ها مقابله کردند و نتیجه اش این شد که کتک خوردند. چندین باجه تلفن سرنگون شده بود. بعداً در اخبار شنیدم که در خیابان رودکی یکی از سرنشینان یک موتور هزار بسیجی با کلت تیراندازی کرده و یک نفر جانباخته است. درود بر مبارزان راه آزادی!

مردم می گفتند در خیابان جیحون و هاشمی و حتی در خیابان استاد معین که سال پیش کمتر درگیری بود مردم تظاهرات کردند. حتی خبر بود که منطقه میدان شهدا (ژاله) و خیابان خراسان که خیلی سنتی - مذهبی و تا مدت ها پایگاه رژیم بوده هم تظاهرات شده است.

شعارهای رایج "مرگ بر دیکتاتور!" و "مرگ بر اصل ولایت فقیه!" و "مرگ بر خامنه ای!" و "خامنه ای و مبارک پیوندتان مبارک!" و "زندانی سیاسی آزاد باید گردد!" و "زندانی سیاسی حمایتت می کنیم!" بوده است. همین طور "مبارک بن علی نوبت سید علی!" و "گاه گاهی هم "چه با موتور، چه با شتر، مرگ بر دیکتاتور!" و "یا حسین، میرحسین" و "الله اکبر" هم شنیده می شد.

در خیابان نواب و جمهوری و بزرگراه یادگار امام هم راهپیمایی صورت گرفته بود.

تصاویر مبارزات مردم بزودی کانال های خبری یورو نیوز و بی بی سی و سی ان ان را پر کرد. در صحنه ای مردم می خواستند بزرگی که عکس خامنه ای رویش بود را آتش بزنند که مرد بسیجی که در میان آن ها قائم شده بود خواست مانع بشود که توسط مردم کتک خورد. در اطراف میدان امام حسین، چهارراه کالج، میدان فردوسی، خیابان ستارخان و صادقیه هم درگیری تا شب ادامه داشته است.

شهرهای اصفهان، شیراز، کرمانشاه، رشت، بابل، مشهد و بوشهر شاهد راهپیمایی و درگیری میان مردم و نیروهای حکومتی بوده است. طبق خبرهای تا کنون یک نفر کشته و بیش از دویست نفر دستگیر شده اند. ■

شورش مواج شدند و عقب نشستند. موتورسوارها دو نفری روی موتور نشسته بودند و لباس ضد ضربه به تن داشتند. نفر عقب باتوم بزرگی به دست داشت. تعداد کمی از مردم منتظر اتوبوس بودند که خبری از آن نبود و جمعیت خیلی بیشتری مردم معترض بودند. چند موتورسوار از میان ترمینال عبور کرد و یکی از ترک موتور با باتوم با تمام قدرت ضربه ای به سر مرد جوانی که پشتش به وی بود زد و رفت. از سر مرد خون فواره زد. پیرمردی با مشاهده این صحنه شروع به فریاد زدن کرده و می گفت که ببیند چه جنایتی می کنند.

در طرف مقابل توی پیاده رو جمعیت کماکان پیشروی می کردند. اتوبوس های بی آر تی سعی می کردند میلیمتری راه شان را ادامه دهند. در قسمت زنان اتوبوس ها شعار دهی خیلی زیاد بود. نیروهای گارد ضدشورش با مشاهده اتوبوس ها شروع کردند به ضربه زدن به اتوبوس های بی آر تی! مترو انقلاب را بستند تا مردم نتوانند بیرونند.

همه سنی در تظاهرات شرکت داشتند. زنان و مردان مسن هم زیاد بودند ولی نیروهای گارد ضدشورش به هیچ کس رحم نمی کردند. دوزن مسن با لباس سیاه رنگ و پوشش کامل در حالی که پایشان را گرفته بودند در کناری نشسته بودند و فحش می دادند.

نیروهای گارد ضدشورش و نیروی انتظامی و اطلاعات که بسیاری صورت خودشان را با ماسک پوشانده بودند به سرعت و سراسیمه در میدان انقلاب که به خاطر نماهای جدید زیاد هم جا نداشت از ترس استقرار مردم سراسیمه مستقر می شدند. تعدادی از جوانان در میان مردم ماسک پخش می کردند.

رفتم داخل اتوبوس که بحث زیاد است. چند نفر هم شیرینی پخش می کردند. مردم در هر یورش گارد ضدشورش به مردم در بیرون هو می کردند و شعار می دادند. یک جوان لر با موبایلش فیلم می گرفت و فحش می داد. مردی مدام می گفت: "فایده اش چیست؟" کسی جواب داد: "مجلس و دولت و خامنه ای استعفا بدهند قدم اولش است."

بیرون گاردی ها هم مردم را با باتوم می زدند و با تفنگ های کوچک گاز اشک آور پرتاب می کردند. گاز وارد اتوبوس شد. کمی آنورتر جمعیت زیادی در حال شعار دادن بودند و بسیاری از جوانان پیاده شدند و دوباره به جمعیت پیوستند.

توی اتوبوس دو دانشجوی سابق در مورد دستگیری ها و شرکتشان در هجده تیر و تظاهرات سال پیش بلند بلند حرف می زدند. اما به نوعی از موسوی و خط مسالمت دفاع می کردند. یکی شان می گفت کار حکومت به جایی رسیده که رفسنجانی را هم دارد می زند و او وزنه مهمی است. یکی دیگر می گفت که نبایستی به بالا چشم داشت و با نیروی مردم بایستی کل حکومت را سرنگون کرد.

در میدان انقلاب نیروهای گارد ویژه رفته بودند بالای گنبد وسط میدان و یک دوربین قوی دست یکیشان بود و تلاش می کرد طوری فیلم بگیرد که انگار در خیابان آزادی ترافیک در جریان است و خبری نیست. این در حالیست که در پیاده رو ها تا میدان آزادی جمعیت زیادی در حال درگیری بودند. شب در سیمای کذایی دیدم که همان تصاویر را نشان می دادند. روزنامه کیهان هم نوشت که سیصد نفر در تظاهرات بودند!! گویا بر مبنای رهنمود بانک جهانی صفرهای جلوی سیصد را برداشته بودند! یک جا حساب کردم که هر ده متر حداقل ۲۵ نفر تظاهر کننده را در خود جای داده بود و جمعیت زیادی هم از پل چوبی تا انقلاب و از سمت میدان آزادی به انقلاب و برعکس در حال حرکت بودند. خودتان حساب کنید که حداقل چند صد هزار نفر آن جا بودند.

دختری می گفت که در چند جا ما هم زدن را با زدن جواب دادیم و چند جوان (مرد) حرف او را دهان به دهان البته با



صدای انقلاب خاورمیانه

"مشت آهنین" دیکتاتورها را می شکند!

چرا شورش شد؟

این روزها قاره ی سیاه نقطه ی تمرکز دنیا است. تونس آغازگر شورش بود. مردم در اعتراض به خودسوزی جوان تحصیلکرده ی دست فروشی که از این کار هم توسط پلیس منع شده بود و در واقع از خشم فرو خورده ی سال ها استبداد و بی عدالتی و خفقان، به خیابان ها ریختند و در مدت چند روز دولت بن علی سقوط کرد.

تونس سال ها مستعمره ی فرانسه بود. بعد از استقلال از فرانسه نیز بن علی که سال ها در ارتش و بعد هم به عنوان رییس اطلاعات و امنیت کشور، با یک کودتا به ریاست جمهوری رسید سر سپرده خوبی برای فرانسوی ها شد. اما بعد از سقوط دولتش فرانسه به او اجازه ی ورود نداد. این روزها دیگر جایی برای سرسپردگان حتی با چمدان های پر از پول و طلا پیدا نمی شود. البته این فریبکاری های قدرت های غربی اتفاق جدیدی نیست. آمریکا شادمان از اینکه نومستعمره ی رقیب دیرینش با بحران مواجه شده، غافل بود از این که این موج همسایگان تونس را نیز در می نوردد. یمن و اردن هم به پا خاستند. در الجزایر تظاهرات های پراکنده ای صورت گرفت. اما موج وقتی به مصر رسید رنگ و روی دیگری به مبارزات داد. این کشور مهم ترین کشور آفریقا و مهم ترین مرکز ثبات خاورمیانه است. مصر که دو سوم جمعیت ۸۰ میلیونی اش زیر خط فقر زندگی می کنند، می تواند خاورمیانه را دگرگون کند. منطقه ای که تمام دنیای امپریالیستی برای تصاحب آن به اشکال گوناگون برنامه ریزی می کند. علیرغم این که تونس در زمان حکومت بن علی از لحاظ اقتصادی رشد چشمگیری داشته است، به طوریکه کشور های غربی می خواستند این نسخه را به عنوان الگو برای دیگر کشورهای منطقه هم به کار ببرند، اما بیکاری و فقر، فساد مسئولان حکومت و ... در این کشور بیداد می کند و خودسوزی یک جوان جرقه ای می شود برای آتشفشان خشم جوانان تونس و بعد هم الگویی برای کشورهای دیگر که سرنوشتی مشابه تونس دارند. اما فقط فقر اقتصادی و بیکاری نیست که فریاد مردم را بلند کرده است بلکه خفقان سیاسی و اجتماعی نیز عامل مهمی است که می تواند آتش زیر خاکستر را آنگونه شعله ور کند که یک به یک دامان دیکتاتورها را بگیرد. مصر نیز از قدرتمندترین و ثروتمندترین کشورهای منطقه است اما این شورش نشان از تضاد طبقات حاکم و محکوم، و ستمگر و ستمدیده دارد.

جایگاه جمهوری اسلامی

اما جمهوری اسلامی که نمی توانست چنین انفجار توده ای را منعکس نکند، مثل همیشه دروغ و فریبکاری اش را در اخبار مبارزات مردم تونس و مصر نشان داد. رسانه های حکومت حضور جریانات اسلامی را که در مصر و تونس در اقلیت ناچیز قرار دارند را برجسته نموده و تظاهرات مردم را اسلامی و به رهبری و دعوت این جریانات خواندند. آن ها روز بعد از فرار بن علی اعلام نمودند که بعد از ۲۴ سال از تلویزیون تونس اذان پخش شد و مردم برای این موضوع هلهله و شادی بر پا کردند. تظاهرات مصریان را در رهبری "اخوان المسلمین" متبلور کرد و از پیروزی اسلام در این کشورها خبر داد. کارشناسان سیاسی و حوزوی حکومت این خیزش را پس

لرزه های انقلاب اسلامی ایران خواندند. اما این واقعیت ندارد. این شورش، شورش گرسنگان است. شورش جوانانی مانند ماست که از بی عدالتی و خفقان به تنگ آمده اند. خیزشی است که دیر یا زود دامن بسیاری از مستبدان خاورمیانه از جمله جمهوری اسلامی را هم می تواند بگیرد. چرا که در ایران هم در کنار سال ها خفقان سیاسی و اجتماعی، همان طرح هدمندی پارانها به اجرا در آمده است که در اصل ریاضت اقتصادی است که در کشورهای تحت سلطه به اجرا در آمده و موجی از فقر و بیکاری، جوانان بدون اشتغال و بدون چشم انداز و امید به آینده به جا گذاشته است. حکومت از چند ماه قبل از این طرح و بعد از آن صدها تن را در زندان هایش و در ملا عام اعدام کرده و می کند. همه این ها برای این بود تا موجی از سرکوب راه بیندازد و مردم را ساکت کند تا هرگز به فکر اعتراض نباشند. در حالی که برعکس این ها می تواند هم چون تونس و مصر باعث انفجار توده ها شود؛ به همین دلیل حکومت با فریبکاری و دروغگویی در انعکاس اخبار سعی در گمراه نمودن مردم دارد. اما سرنوشت بن علی ها و حسنی مبارک ها هشدار است به آن ها که باید در دادگاه تاریخ پاسخگوی مردم باشند.

نقش زنان و جوانان

مردم آفریقا و جنوب خاورمیانه این روزها فستیوال شادی را در جنگ و گریزهای تن به تن خیابانی ترجمه و معنا می کنند. حضور دختران، زنان و جوانان برجسته است؛ و تصاویر رسانه های مختلف دنیا گویای این واقعیت است. حضورشان دلگرمی و نویدبخش روزهای خوبی است. بالاخص برای ما که شاهد یک خیزش سرکوب شده بودیم. امروز زنان شورشگران برجسته جهان عرب هستند. حضور زنان و دخترانی که بسیار رزمنده و شجاع در رویارویی با نیروهای پلیس شرکت دارند مهر تأییدی است بر این که این ستمدیدگان تاریخ خواستار رهایی و آزادی هستند؛ و هر چیزی که قید و بندی برای آن ها ایجاد کند آن را به زیر می کشند چه حکومت مذهبی و چه دیکتاتورهای سکولار. سیستم های ارتجاعی مذهبی و غیرمذهبی گوش به فرمان قدرت های امپریالیستی و سرمایه داری دنیا بیشتر از آن ها سیستم های ضد زن و مردسالارانه را در کشورهایشان نهادینه کرده و مستحکم نموده اند و هر جرقه ای به هر دلیلی کافی است تا زنان را به میدان مبارزه آورد و آن ها اکنون در مرکز مبارزه هستند و حضورشان بار دیگر تأیید کننده این است که اگر تحولات بزرگ در دنیا اتفاق بیفتد، حتماً زنان پیشروان اصلی این تغییرات خواهند بود. این تازه آغاز کار است و سلسله وار در کشورهای دیگر هم در حال گسترش است.

واکنش امپریالیست ها

این روزها همه چیز در خیابان های مصر و تونس مشهود است. زنان و مردان خشمگین و رزمنده که با دستان خالی بن علی را بیرون کردند و در حال چیدن بساط اخراج حسنی مبارک هستند. آمریکا و اروپا دست و پایشان را گم کرده اند و به تکاپو افتاده اند. همه در فکر چاره اند، چه قدرت های سلطه گر و چه سرسپردگان آن ها. اما مردم خسته نمی شوند و هر روز در خیابان ها هستند. آن ها به هر نحوی می خواهند مردم را به خانه هایشان برگردانند. وقتی دیدند سرکوب مردم بی فایده است ژست های دموکراتیک و اصلاح طلبانه به خود گرفتند. می خواهند با اصلاحات سرو ته همه چیز را به هم آورند. مدام مهره های جدید رو می کنند. پرهیز از خشونت را توصیه می کنند. نمی خواهند مبارزات گسترش بیشتری پیدا کند و به نقاط دیگر برسد. نمی خواهند ثبات خاورمیانه از دست برود. به همین خاطر هم پشت سرسپردگان شان را خالی کرده و اعلام می کنند که آن ها اشتباه کردند که سختگیری کردند. کسی تصور نمی کرد که روزی مردم بر علیه یک دیکتاتور گوش به فرمان آمریکایی، چون حسنی مبارک به پا خیزند. اما این اتفاق افتاد و هنگامی که مردم به میدان بیایند همه محاسبات قدرت ها به هم می ریزد. نه سرکوب جواب می دهد و نه وعده وعیدها. بن علی با نخست وزیرش جایگزین می شود و مبارک کابینه اش را تغییر می دهد. اما مگر فرقی دارد؟ همه آن ها متعلق به یک طبقه و یک دولت هستند. حتی اگر از جناح های مختلف باشند. هیچ کدام نمی خواهند که ماهیت و کلیت نظام از بین برود. به همین دلیل در این گونه مواقع همه مخالفان با هم متحد می شوند. وقایع ایران نمونه ی خوبی برای این موضوع است که رهبری سبز نمی خواست کلیت نظام جمهوری اسلامی از دست برود و مانع از ادامه و گسترش مبارزات مردم شد. اما مردم عرب به کمتر از سقوط مستبدان راضی نمی شوند. چه دل انگیز و روحیه بخش است برخاستن توده ها و چه امیدهای بزرگی حاکم است بر آفریقای این روزها.

و اما آلترناتیو

در این میان یک جای خالی بزرگ مشاهده می شود و آن حضور یک حزب پیشروی انقلابی است. در حال حاضر مبارزات مردم خودجوش است و هیچ رهبری ندارد. اما این خطر موجود است که به دست احزاب رفرمیست و مذهبی و بورژوازی بیفتد. اتفاقات امروز جهان که در مهم ترین منطقه ی آن یعنی خاورمیانه، در جریان است چراغ سبز خود را به تمام نیروهای انقلابی و کمونیست نشان می دهد. مبارزات خود به خودی مردم علیرغم تمام شجاعت ها و فداکاری هایشان اگر به دست یک حزب انقلابی کمونیست هدایت نشود مانند بسیاری از خیزش ها و حرکت های مردمی دیگر فروکش خواهد نمود و یا منحرف خواهد شد. همانطور که خیزش سال گذشته مردم ایران فروکش نمود. البته تفاوت بزرگ آن حرکت با اتفاقات امروز جهان عرب این بود که جناحی از حاکمیت رهبری آن خیزش را در دست داشت و همان باعث به هرز رفتن مبارزات مردم شد. امروز مردم ایران باید به خوبی این مسأله را درک کرده باشند و اگر هنوز برای جوانان توهمی نسبت به جناح اصلاح طلبان باقی مانده رفع شده باشد. مردم تونس و مصر خواهان سرنگونی حکومت هایشان بودند و با وجود سرکوب ها و دستگیری ها و کشتارها ایستادند و عقب ننشستند. اما جنبش مردم ایران علیرغم فداکاری ها و رادیکالیسمش خواهان سرنگونی نبود. رفرم و اصلاحات و سازش تنها به ضرر مردم

خواهد بود. خطری که در کمین مصر و تونس هم هست، اما هنوز به وقوع نپیوسته است. پیوستن ارتش به مردم و اعلام برخورد نکردن با مردم از نشانه های آماده سازی فضای سازشکارانه است. ارتش و پلیس نیز ارگان های همان دولت های مستبد هستند.

امروز روز مطرح کردن ایده ها است. جوانان دنیای عرب، آفریقا و خاورمیانه نیز مانند ما جوانان ایرانی خواهان آلترناتیو هستند. امروز باید کمونیسم را به میان آن ها برد و فریاد زد. رادیکالتر نمودن مبارزات اگر چه خوب است اما کافی نیست. باید برنامه مشخص داشت. یک برنامه انقلابی پویا. برنامه ای که مختصات جامعه ی آینده را خیلی واقعی ترسیم کند. امروز فضا برای همه چیز مهیا است. وجود حزب پیشروی انقلابی با داشتن چنین برنامه ای نیاز واقعی خیزش های مردمی است. کسانی که مدعی کمونیسم هستند و چنین حرکت هایی را بورژوازی تلقی می کنند باید بدانند که هر جنبش آن طور که شروع می شود لزوماً همانگونه به پایان نمی رسد. اگر مدعیان انقلاب منتظرند تا یک حرکت شسته رفته انقلابی به وجود بیاید که کارگران آغازگران آن باشند و بعد آن ها بیایند و رهبری کنند باید گفت که خیلی کوتاه فکرا نه است. جوانانی که امروز در خیابان های مصر، تونس، اردن و یمن می جنگند اکثراً دانشجویان و تحصیل کرده و از طبقات گوناگون جامعه هستند. اما حضور آن ها قشرهای مختلف از جمله کارگران را نیز به میدان آورده است. این مبارزان باید برای ما جوانان در ایران و سایر نقاط دنیا و بالاخص منطقه ی خاورمیانه الگو باشد. در حال حاضر همان جوان ها هستند که جنبش را هدایت می کنند و نسبت به روزهای اول مبارزه شان رنگ و بوی سیاسی به خود گرفته است. امروز کمونیسم بیش از هر وقتی در دنیا طلب می شود. انقلاب در حال گذر از مرزهای دنیا است و طبقات مختلف با یکدیگر متحد شده اند. اما خطر احیای نظام های گذشته با رنگ و لعاب های جدید و فریب توده ها و به هرز رفتن مبارزاتشان و خون های ریخته شده نیز وجود دارد. باید واقعیت را دید. مردم به قدرت خودشان پی برده اند. اکنون حضور حزب پیشروی انقلابی طلب می شود که او نیز قدرت مردم را ببیند. باید برنامه واقعی و زنده داشته باشد و جلوی مردم بگذارد. حزبی که بتواند پاسخگوی سؤالات مردم درباره ی جامعه آینده باشد.

سخن آخر

اگر می خواهیم خاورمیانه ی بزرگ سوسیالیستی داشته باشیم، منطقه ای که آزاد و رها از وابستگی باشد، جایی که هر انسانی مانند یک انسان زندگی کند، سرزمینی که تفاوت های طبقاتی بر آن حاکم نباشد، باید مسلح شویم. سلاحی که برتر از هر توپ و تانک امپریالیست ها و مرتجعین است. سلاح ما کمونیسم است، کمونیسم علمی. سلاحی که می تواند در دست هر انسان ستمدیده ای باشد. سلاحی که مجهز شدن به آن راه را به همه نشان می دهد و هدایت کننده است. اگر می خواهیم دوباره برای سال ها قدرت به دست نیروهای ارتجاعی منطقه نیفتد و دست امپریالیست ها کوتاه شود باید کمونیسم علمی را درک کنیم و آن را به کار گیریم. علمی که پاسخگوی مسائل گوناگون است و برای همه آن ها دلیل و برهان و برنامه دارد. ما باید قدرت خودمان را درک کنیم. مردم تونس و مصر با دست خالی همه محاسبات دنیا را به هم زده اند. اگر کمونیسم علمی به میان آن ها برده شود قطعاً پیروزی واقعی در انتظار آن ها و در ادامه در آغوش همه ستمدیدگان جهان خواهد بود. ■

من ستاره‌های هشتم در میانه ی تاریکی

من خاری هشتم در گلوی ظالم

بادی هشتم که آتش آن را گزید

من روح کسانی هشتم که فراموش نمی شوند

من صدای کسانی هشتم که نمی میرند

من آفریده شده‌ام از گل‌های آهن

با شعور و شعفی بیکران



این ترجمه ی بخشی از ترانه ای است که این روزها در تونس به «ترانه ی آزادی» شهرت یافته و توسط زن هنرمند، مترقی «آمل المثلوثی» در جریان تظاهرات تونس بازخوانی شد.

از میدان آزادی در تهران تا میدان آزادی در قاهره

جهان بیامی خیزد، درود بر توده های مبارز مصر و تونس! به جرأت می توان گفت که نسل امروزی، شکوه مندترین دوران تاریخ مبارزات خود بر ضد قدرت‌های فاشیستی و دیکتاتوری را تجربه می کند. چرا که این برهه از تاریخ، یکی از معدود برهه‌هایی است که حکومت های ظلم و ستم تا این حد آماج فریادهای آزادی خواهانه و برابری طلبانه‌ی انبوه مردم قرار گرفته‌اند. خروش بی امان مردم از درون و بیرون، نظام‌های بحران‌زده‌ی سرمایه‌داری را به چالشی عمیق فراخوانده است.

مردم به‌ویژه جوانان مصری و تونس‌ی از خروش هم‌زمان خود در پاریس، لندن و آتن می آموزند. مردم ایران دست یاری به‌سوی هم‌سنگران خود در گوشه‌گوشه‌ی دنیا دراز می کنند و هر آن حمایت بی‌شایبه‌ی آنان را در کنار دارند تا در مبارزه بر ضد دیکتاتوری اسلامی پیروز شوند.

خروج مبارک از قدرت گام بلندی در جنبش مردم مصر بود، ولی تا پایان راه نفس باید داشت و هشیار و آگاه باید بود.

ارتجاع و سرمایه‌داری آموخته است. ما باید بیشتر بیاموزیم!

نظام سرمایه داری ارتجاعی آموخته است که با استفاده از عناصر به ظاهر دموکراتیک و با تکیه به برنامه‌های بانک جهانی و سازمان ملل و حضور نظامی، در لوای مبارزه با تروریسم، به هر شکل ممکن از خیزش مردم جلوگیری کند. در صورت عدم موفقیت و پاک‌رفتن خیزش‌های مردمی آن‌ها را کنترل کرده و یا به بی راهه کشاند. آنان آموخته‌اند که از دست دادن یک یا چند مهره بهتر از فدا کردن کل نظام و ساختار است. آنان آموخته اند در مواقع لزوم ژست «دمکراسی خواهی» بگیرند، اما زیرکانه مهره‌های جدید خود را وارد بازی کنند. مهره‌هایی که پاسدار، منافع اقتصادی - سیاسی آنان باشند.

معادن، چاه‌های نفت، آبراه‌های حیاتی، نقاط حساس، جغرافیایی، بازارهای پرمصرف کالاهای مانده در انبار سیستم سرمایه‌داری، میلیاردها دلاری که از جیب ملت‌های محروم برای خرید اسلحه و تجهیزات نظامی هزینه می شود و نهایتاً خونی که از رگ و زندگی انبوه مردم کشیده شده و به حساب مولتی میلیاردرهای وطنی و غیر وطنی تزیق می شود، برای آنان آسان بدست آمده. اما آسان از دست نخواهند داد.

ما بیشتر بیاموزیم!

انقلاب سال ۵۷ و جنبش سال ۸۸ آزمون تاریخی عظیمی برای زنان، جوانان و سایر اقشار و طبقات مردم بود. خمینی با چهره‌ای "کارزماتیک" از راه رسید و در عین ناباوری پیشروان راه آزادی، سوار بر موج انقلاب مردم شد و مهر ننگین جمهوری اسلامی را بر آن حک کرد. استعمار، سرکوب، سانسور، خرافه‌های دینی، شکنجه و اعدام جانمایه‌ی این نظام شد و ارتجاعی ترین قانون اساسی به مردم تحمیل گردید. اما در تمامی این سه دهه، این‌جا و آن‌جا، جوش و خروش مردم از زیر خاکستر دوباره و چند باره شعله کشید.

باید بیشتر می آموختیم!

در جنبش ۸۸ همین سناریو تکرار شد. فقط نورپردازی و صحنه‌آرایی تغییر کرد. بازیگران اصلی همان اکثریت مردم بودند. این‌بار رفسنجانی‌ها و موسوی‌ها و کروبی‌ها با نقش‌هایی متفاوت سعی در کنترل و مهار جنبش نمودند. آنان هراسان از انفجار میلیونی و تعمیق شعارها زبون و بیچاره فریاد زدند: «ما جمهوری اسلامی می خواهیم. نه یک کلمه بیشتر نه یک کلمه کمتر!». حفظ ساختار غارتگرانه و فاسد سرمایه داری در لباس اسلامی، حالا نه با مهره‌ی سوخته اش «احمدی نژاد» (بخوانید مبارک)، بلکه با موسوی و امثالهم (بخوانید البرادعی و اخوان المسلمین)، پایان نمایشنامه‌ی اصلاح طلبان بیرون و درون نظام می باشد.

مرتجعین آموختند که نمی توان از خیزش‌های عمومی در مصر و ایران و تونس و یمن و ... جلوگیری کرد. اما می توان آن را به بی راهه کشاند، به گونه‌ای که آب از آب تکان نخورد. می توان فقط مهره‌ای را جابه‌جا کرد، تا مبدا مسیر بشکهای نفت جابه‌جا شود. البرادعی ساعتی پس از برکناری مبارک گفت: «مصر آزاد شد!» آیا واقعاً مصر آزاد شده است؟ آیا این پایان مبارزه‌ی انقلابی مصر است؟

اوباما در اظهار نظری دستپاچه گفت: «حسنی مبارک رفت. ما ضمن تبریک به مردم مصر امیدواریم ارتش با حفظ امنیت شرایط را برای انتقال قدرت آماده کند». همان ارتشی که بابت ایجاد «نظم نوین جهانی» در منطقه سالانه یک و نیم میلیارد دلار کمک بلاعوض از آمریکا دریافت می‌کند.

آیا مردم مصر قادرند از پس ترفندهای مزورانه‌ای که دنیای ارتجاع برای آنان ترسیم می کند، بر بیایند؟ آیا مردم مصر قادرند از پس راهکارهای جهمی که دولت‌های مرتجع منطقه (مانند اسرائیل، جمهوری اسلامی ایران و ترکیه) برای آنان پیشنهاد می دهند، بر بیایند؟ آیا زنان مصر مبارزه‌ی خود علیه مناسبات ارتجاعی حاکم را، که با سنت‌های پوسیده، پدرسالارانه و مردسالارانه مانع، فعالیت توده‌ای و انقلابی آنان می شود، به پیش خواهند برد؟ آیا مردم مصر در برابر نیروهای مرتجع و ضدمردمی، همچون "اخوان المسلمین"، که فرصت طلبانه تلاش می کند تا خیزش مردم را مصادره به مطلوب کند، هشیار خواهند بود؟ آیا جنبش مصر اتحاد خود را با مردم منطقه، به‌خصوص مردم فلسطین حفظ خواهد کرد؟

هنوز شب به پایان نرسیده است. مردم مصر آزادی شان را از ارتش ارتجاعی، اخوان المسلمین و یا مهره‌های دست پرورده‌ای چون البرادعی، که همگی بخش‌هایی از تاریخ خونین سرکوب و ارتجاع هستند، مطالبه خواهند کرد. مردم مصر باید بیشتر بیاموزند، همان‌گونه که ما باید بیشتر بیاموزیم. به امید آن که توده‌های انقلابی مصر پیشتاز ساختن نخستین جامعه‌ی انقلابی در خاورمیانه باشند و نقشه‌ی جهان‌خواران را با مبارزه‌ی هوشمندانه و انقلابی تغییر دهند. ■

برگردید و بسته است! ما با بی آر تی برگشتیم و سر رودکی پیاده شدیم، وارد خیابان رودکی شدیم و خوش و کارون را هم را پیاده طی کردیم که صحنه ی زد و خورد و سیطره ی مردم بر این خیابان های فرعی بود و شعار دادن ها و سطل زباله آتش زدن ها که تا ساعت ۹ شب آتش ها شعله ور بودند.

چند ایستگاهی که با اتوبوس بی آر تی رفتیم دیدیم که داخل اتوبوس به خصوص قسمت زنان سراسر شور بود و شعار و اظهار نفرت از نیروهای سرکوبگر و هرگاه نیروها کسی را می زدند و یا قصد دستگیری اش را داشتند، زنان از داخل اتوبوس با فریاد و هو کردن ها به این عمل وحشیانه اعتراض می کردند.

ساعت حدود ۵ بود که نزدیکی های دانشگاه تهران بودیم، در اتوبوس جلویی ما، نمی دانم زنان شعار می دادند یا سرود می خواندند که نیروهای یگان ویژه با خشونت شیشه های اتوبوس

را شکستند و از خارج و داخل چند زن را به باد کتک گرفتند اما تا ساعت هشت و نیم که ما آن جا ها بودیم شعار و سرود خوانی چه در اتوبوس و چه در خیابان ها، ادامه داشت و صدای مرگ بر دیکتاتور هر لحظه شنیده می شد. از اتفاقات جالب امروز شلیک یک گاز اشک آور درست سر خیابان قدس به نیروهای خودشان بود که چند نفرشان سعی کردند آن را به جایی دورتر پرتاب کنند و درست در همین بلوا بود که دانشجویانهای طرفدار حاکمیت که حدوداً ۷۰ نفری می شدند با شعارهایی علیه آمریکا و اسرائیل و صدای آمریکا و له مصر و تونس و غزه و لبنان و ایران راه پیمایی می کردند و وقتی به میدان انقلاب رسیدند پسرها از سازه لاک مانند (یا سپر مانند) وسط میدان بالا رفتند و حنجره دریدند و دخترها با حفظ متانت اسلامی در مقام پایین تری ایستادند! تا بعد با دهان های کف کرده شعار و فحاشی به مردم را ادامه دهند و دادند. در راه خانه با خود فکر می کردم که امشب و روزهای دیگر صدا و سیما چه عکس ها و فیلم ها و گزارش و تحلیل و تکریم از این ۷۰ نفر پخش نمی کند و چطور آن دو میلیون نفر را به کلی نادیده می گیرد. ■



گزارشی از "زنان دیگر" بیست و پنج بهمن ۱۳۸۹

بازهم راه پیمایی اعتراضی! بازهم حضور چشم گیر زنان! بازهم گاز اشک آور، باز هم آتش زدن روزنامه و سیگار، باز گلوله رنگ پاش و مرگ بر دیکتاتور!

پنج نفر بودیم که با هم راه افتادیم، ولی قبل از حرکت خانه ای را - متعلق به یک آشنا - شناسایی کردیم، که در صورت لزوم بتوانیم به آن جا پناه ببریم. انبوه نیروهای یگان ویژه و بسیج و اطلاعاتی - امنیتی از یک بعد از ظهر مستقر شده بودند همچون گذشته و با تجهیزات بیشتر و شاید هار تر! هی می رفتند، می آمدند، با موتورهایشان گاز می دادند که ایجاد رعب و وحشت کنند، و دائم خط ویژه اتوبوس را اشغال می کردند. گاه مردم را پراکنده می

کردند و همه را مجبور می کردند که حرکت کنند، حق ایستادن نداشتیم. اکثر مغازه ها بسته بود، در سر خیابان اسکندری و درست جلوی داروخانه قدیمی نبش جنوب شرقی آن که بسته هم بود گروهی از نیروهای سرکوبگر - پنج شش نفری می شدند - مرد جوانی را به باد کتک و ضرب و شتم گرفتند که با فریاد و هو کردن مردمی که این سمت ایستاده بودند مرد جوان را رها کردند.

بعضی از نیروهای سرکوب با کلاه کوکلوس کلان ها اما سیاه، مردمی را که در ایستگاه ها نشسته بودند با خشونت و وحشی گری بلند می کردند. اما تمام پیاده رویهای خیابان آزادی و تمامی فرعی ها، مملو از مردم جان به لبی بود که راه می رفتند و راه می رفتند و راه ... تا تظاهراتی را شکل دهند و در خیابان ولعیصر بود که با شعارهای مرگ بر دیکتاتور و زندانی سیاسی آزاد باید گردد تظاهرات باشکوه و پر صلابتی شکل گرفت طوری که مزدورهای رژیم نتوانستند به صفوف مردم رخنه کنند. اما در تقاطع ها با باتوم (ن) برقی و فریاد و توهین، مردم را به خیابان های فرعی می راندند. هم در خیابان های فرعی و هم در خیابان آزادی گاز اشک آور و فلفل می زدند و مردم هم همدلانه به هم آتش و کبریت و سیگار می دادند که گازها را خنثی کند. من دو زن را دیدم که مورد اصابت گلوله رنگ پاش که خیلی هم درد آور است قرار گرفته بودند، و از آن دو که یکی شان دختر جوانی بود و گلوله به پایش خورده بود و بسیار هم درد داشت، یاد گرفتیم که اگر بلافاصله رنگ را با دستمال کاغذی پاک کنیم، رنگ پاک می شود و آن ها دیگر نمی توانند با این روش کثیف آدم ها را شناسایی کنند. (البته اگر چینی ها رنگ ثابتش را برایشان ارسال نکنند)

ما از میدان آزادی تا سر ابوریحان که یک جنگ واقعی درگیر بود، رفتیم از این جا دیگر نمی گذاشتند جلوتر برویم و باتوم (ن) هایشان را تهدیدآمیز بالای سرمان می چرخاندند، که

شماره های ۸۳ و ۸۴ نشریه خیابان ویژه ی تونس، مصر و بیست و پنج بهمن منتشر شد

<http://issuu.com/xvaban>



سفارشی باشد یا نباشد ... این ایدئولوژی جمهوری اسلامی است

نگاهی به طنز جنجالی «ماهواره» اثر مهران مدیری

باربد کیوان

طنز «ماهواره» چیست؟ من اصلاً به این کار ندارم که مهران مدیری این کار را چهار سال پیش تولید کرده یا مربوط به دوران بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ است. دنبال اثبات این هم نیستم که «ماهواره» به سفارش وزارت اطلاعات یا صدا و سیمای جمهوری اسلامی تولید شده است. به قسم و آیه های مدیری در مورد این که قصد عرضه ی «ماهواره» به بازار را نداشته و این کار برخلاف میل او انجام شده هم نمی پردازم. بحث من بر سر محتوای سیاسی و ایدئولوژیک «ماهواره» است و معنایی که تولید این اثر در این مقطع تاریخی دارد.

خیزش سال ۸۸ آنقدر گسترده و تأثیرگذار بود، و ابعاد جنایات و وحشیگری رژیم اسلامی علیه مردم معترض آنقدر تکان دهنده بود که برای چند ماه به یکی از موضوعات اصلی رسانه های گروهی دنیا تبدیل شد. شبکه های ماهواره ای مخالف جمهوری اسلامی نیز طبیعتاً به انعکاس ساعت به ساعت اخبار کشور می پرداختند. به هر کانهایی که سر می زدی، جنگ و گریز خیابانی و صحنه ی قتل ندا و تصاویر دیگر جانباختگان را می دیدی و به خشم می آمدی و عزمت برای به خیابان رفتن و ادامه ی مبارزه جزم تر می شد. نیروهای گارد ضد شورش و پلیس و لباس شخصی و بسیج را هنگام کتک زدن دختران و پسران و زیر گرفتن مردم با خودرو می دیدی و این چهره های کریه قاتلان را نشان می کردی. درست همین طور که امروز مشاهده ی صحنه های خیزش مردم در مصر و تونس و ... میلیون ها بیننده تلویزیونی را در کشورهای عربی و بقیه نقاط دنیا - منجمله در ایران - به هیجان می آورد. انتشار فیلم هایی که بیشترشان توسط مردم عادی و توسط دوربین تلفن موبایل گرفته

شده بود و پدیده «شهروند - خبرنگار» را به دنیای بین المللی رسانه معرفی کرد، تأثیر زیادی در رسوایی عمیق جمهوری اسلامی نزد افکار عمومی دنیا داشت.

اما وجه دیگر مسأله، تأثیر داخلی نمایش این فیلم ها از شبکه های ماهواره ای بود. تا جایی که گردانندگان صدا و سیما بعد از یک آمارگیری امنیتی به این نتیجه

رسیدند که تماشای ماهواره به یک جزء ثابت از زندگی بسیاری از مردم تبدیل شده است و خیلی ها تلویزیون رژیم را به کلی تحریم کرده اند. مقامات صدا و سیما در این مورد هشدار دادند و تصمیم گرفتند با تهیه برنامه های گوناگون سیاسی، فرهنگی و نمایشی، این موج را برگردانند. هم زمان، سیاست فشار اقتصادی و یا تطمیع را در مورد گروهی از شبکه های ماهواره ای برون مرزی که با بازار ایران، بندهای «بیزنسی» دارند به کار گرفتند تا حداقل بخشی از بینندگان برنامه های ماهواره ای را در یک مدار بی خطر قرار دهند. یک جنبه دیگر سیاست رژیم، ساختن شبکه های ماهواره ای متعدد به



اگر کسی فکر می کند که تولید هنری در جمهوری اسلامی به شکل مستقیم و تنگاتنگ با سیاست ارتباط ندارد، سخت در اشتباه است. اگر کسی فکر می کند که کارگردانان و هنرپیشگان و سناریونویسان در ایران صرفاً از تعهدات فرهنگی و هنری شخصی خود پیروی می کنند، ساده بین است. اگر کسی فکر می کند که باورها و ارزش های ارتجاعی فقط متعلق به قشر نازک حاکم و به طور کلی کسانی است که مدافع نظام استبداد اسلامی هستند، و بقیه اهالی منجمله خودش از ایدئولوژی ستمگرانه حاکم تأثیر نمی گیرند، خیلی خوش خیال است.

می خواهم شما را به یک اثر نمایشی مشاجره آمیز رجوع بدهم تا بهتر متوجه شوید چه می گویم. حتما شما هم مثل خیلی از مردم، طنز «ماهواره» که مهران مدیری و همکارانش درست کرده اند و چندی پیش روی «بو تیوب» قرار گرفت را دیده اید. حداقل خبرش را شنیده اید. شاید همین حالا دارید می گوئید «ای بابا! این که دیگر قدیمی شده! یک چیز تازه تر بگو!» اما نه. مسأله آنقدرها هم که فکر می کنید کهنه نشده. آنقدر از ما فاصله نگرفته، و آنقدر زیر و رو نشده، که پرونده اش را مختومه اعلام کنیم. می گوئید نه؟ پس طاقت بیاورید و این چند تا پاراگراف را بخوانید.

و زن را موجودی فرودست می دانند. برای زنان، نقش و سرشت ویژه ای قایلند که با «مادر و همسر خوب و فداکار بودن»، با «نجابت» و «عفاف»، با «نهایتاً تسلیم و تبعیت از مرد» معنا می شود. یکی از مشخصه های این ایدئولوژی، «توهین و تحقیر» نسبت به زنان است که با روی دیگر سکه، یعنی نشان دادن «غیرت مردانه» در مورد زنان تکمیل می شود. آن بخش از طنز «ماهوره» که به هجو زن خوانده - هنرپیشه مربوط می شود، دقیقاً از الگوی کثیف فکری جمهوری اسلامی پیروی می کند. در این الگو، هنرمند بودن و به صحنه رفتن زن مساوی با تن فروشی است. بر مبنای همین الگو بود که از سی و دو سال پیش صدای زنان ترانه خوان در جمهوری اسلامی حرام و ممنوع اعلام شد. با جاری شدن همین ایدئولوژی کهنه و زن ستیز در قوانین جمهوری اسلامی بود که بسیاری از زنان عرصه ی هنر، خانه نشین و دل مرده شدند و بسیاری دیگر راه مهاجرت اجباری و تبعید در پیش گرفتند. حالا مهران مدیری، شخصیت زن هنرمند «فراری» از جمهوری اسلامی را دست مایه ی این هجو سخیف کرده است. نمی توانم بگویم که این بخش از طنز «ماهوره» یک قلم از لیست سفارشی صدا و سیما یا وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بوده یا نبوده است. ولی با اطمینان می توان گفت که این نوع نگاه به زن، ریشه در اعماق ذهن امثال مهران مدیری و تیم سناریونویس او دارد. همین نگاه است که به مدیری اجازه می دهد، طنز «ماهوره» را تبدیل کند به «فحش خواهر و مادر» به یک مخالف جمهوری اسلامی (مهم نیست که چه مشی و مرامی دارد).

فاجعه اینجاست که خیلی از مردم، مرد یا زن، که خود را مخالف رژیم هم می دانند به این هجویه ضد زن می خندند. این نشان می دهد که حداقل در این زمینه ی اساسی، یعنی نگاه تحقیرآمیز مردسالارانه و پدرسالارانه نسبت به زنان، با رژیم حاکم و ایدئولوژی اش هم جهت اند. درک نمی کنند که نمی توان صحبت از آزادی سیاسی و رهایی از ظلم و برقراری عدالت اجتماعی کرد اما نیمی از جامعه را ذاتاً موجودی درجه دوم و فرودست به حساب آورد. فاجعه اینجاست که بسیاری از منتقدان مهران مدیری و «ماهوره» تنها ایرادی که به این اثر می گیرند، «شکستن حرمت خانواده» شهرام همایون و به میان کشیدن پای مادر وی به طنز است «و گرنه بقیه اش که چیزی نیست، واقعیات را نشان داده است». این نوع نقد، که در واقع هیچ نیست مگر بیرون زدن رگ غیرت مردانه بر سر «مادر»، کماکان در چارچوب همان ایدئولوژی و نگاه مردسالارانه قرار دارد. این دقیقاً شبیه همان انتقادی است که خیلی ها به نشان دادن عکس زهرا رهنورد توسط احمدی نژاد در مناظره با میرحسین موسوی داشتند که «چرا پای ناموش را وسط کشید؟»

حالا از شما می پرسم، آیا اشکالی در این نمی بینید که بینندگان «ماهوره» از هرزه گویی و توهین مدیری نسبت به مادر شهرام همایون عصبانی شوند ولی از تحقیر و توهین زن هنرمند تبعیدی و مهاجر کک شان هم نگرند؟ آیا اشکالی در خنده ها یا قهقهه های احتمالی خودتان هنگام تماشای «ماهوره» نمی بینید؟ جوابی که به این سؤال می دهید نشان می دهد که تا چه حد از ارزش ها و باورهای تقویت کننده نظام ستمگر حاکم و ایدئولوژی دولت و طبقه حاکم جدا شده اید، یا نه، به آن نزدیکید. ■

ظاهر فرهنگی و نمایی - تفریحی به اصطلاح «بی طرف» یا «مستقل» بود تا گوشه ای از زمان و فضای مراجعه ی مردم به ماهواره را پر کنند. در واقع، از زمان و فضای مراجعه ی مردم به شبکه های مخالف جمهوری اسلامی و مشاهده ی برنامه های افشاگرانه کم کنند. (کارکرد این جور شبکه های وابسته به رژیم، موضوعی است که نیاز به یک بررسی جداگانه دارد.)

برگردیم به مهران مدیری و ببینیم که طنز «ماهوره» کجای این داستان قرار می گیرد. «ماهوره» اثری است برای به هجو کشیدن آن دسته از شبکه های متعدد ماهواره ای که زیر پوشش جمهوری اسلامی قرار ندارند. در این طنز، انواع و اقسام کاتال های سیاسی و تفریحی و «بیزنس» های ماهواره ای مورد حمله قرار گرفته اند. خیلی ها بعد از دیدن این کار مدیری، با لحنی جانبدارانه می گویند: «خب، این ها دقیقاً همین طوری هستند که مدیری نشان می دهد. همین اندازه مسخره اند. مدیری که بیچاره کاری نکرده!» من اصلاً وارد این دام نمی شوم که آیا شخصیتی که مدیری از شهرام همایون به نمایش می گذارد، شبیه خودش هست یا نه. یا آن فعال سیاسی که هدایتی نقشش را بازی می کند نماد «کاسبکاری سیاسی» است یا چیز دیگر. سال ها پیش مهران مدیری در مصاحبه ای گفته بود که هدفش آوردن لبخند به چهره مردمی است که در زندگی هزار درد و بدبختی دارند. اما این حرف «معنی دار»، با تولید طنز «ماهوره» به یک ادعای عوام فریبانه تبدیل شده است. واقعیت اینست که خیلی ها هنگام دیدن «ماهوره» می خندند. قهقهه می زنند. اما مهم، جنس این خنده است. آیا این خنده ای است که از بار درد و بدبختی شان می کاهد؟ یا بر عکس، زنجیر اسارت را بر ذهن و عمل مردم محکم تر می کند؟ طنز «ماهوره» تلاشی است برای بی اعتبار کردن صداهای گوناگونی که در مخالفت با رژیم مستبد و ضد مردمی ایران از راه امواج ماهواره ای به گوش مردم می رسد. عرضه ی این طنز در بازار تلاشی است برای بی اعتبار کردن افشاگری های فراوانی که طی یک سال و نیم گذشته از جنایات جمهوری اسلامی در شبکه های ماهواره ای انجام شده است. مهران مدیری و همکارانش با نشان دادن چهره ی یک قربانی سانسور و یک هنرمند تحت فشار از خود، «معصومانه» ادعا می کنند که می خواهند به دور از سیاست، روحیه ای شاداب و لپی خندان به مردم ببخشند. اما با تولید نمایش طنز علیه مخالفان رژیم، و طبیعتاً بی هیچ اشاره و طعنه ای علیه جمهوری اسلامی، صد در صد سیاسی عمل کرده اند. با این کار، جبهه سیاسی خود را در این روزهای خفقان و سرکوب و اعدام برگزیده اند. مهم نیست که این کار بر مبنای تمایلات سیاسی مدیری و گروهش انجام شده یا نتیجه دستور از بالاست، و یا حاصل قرارداد کلانی که برای تولید طنز «ماهوره» بسته بودند. مهم، مضمون سیاسی و تأثیر این اثر بر بیننده ی عام است. مضمونی ارتجاعی و تأثیری مخرب در خدمت به حاکمان ستمگر.

اما آنچه تاکنون گفتیم فقط به لایه ی سیاسی «ماهوره» مربوط می شد. این طنز یک لایه ی ایدئولوژیک هم دارد. طنز مدیری، یک طنز ضد زن است. بازتاب یک ایدئولوژی مردسالار است که در اعماق جامعه ایران ریشه دوانده است. نظام استثمار سرمایه داری با روبنای استبداد مذهبی اش، این ایدئولوژی کهنه را تقویت و تبلیغ می کند. بسیاری از مردم، حتی بسیاری از روشنفکران جامعه، به این ایدئولوژی آلوده اند

چگونه می توان از اینترنت استفاده ی بهینه کرد؟ از جوانان مصر بیاموزیم!

افشین کوشا



يك حكم

هر فرایندی آغازی دارد و هر مبارزه آغاز گری. تاریخ، ۲۵ ژانویه سال ۲۰۱۱ را به نام جوانان آغازگر مصری به ثبت رسانده است. کسانی که با تلاش های جدی و سازمان یافته ی خود توانستند جرقه بر انبار باروت زنده، خشم مردم را منفجر کنند و موجبات برکناری دیکتاتور را فراهم آورند.

جدیت آن ها در این بود که از همان ابتدا، سرنگونی دیکتاتور را هدف قرار دادند. عزم شان راسخ بود، شجاع بودند و سری نترس داشتند. آن ها می دانستند که با دشمنی مخوف و بی رحم روبرو هستند که هر گونه مخالفت را در نطفه خفه می کند و برای همین باید بسیاری از فعالیت ها را از چشم مأموران امنیتی رژیم پنهان نگه داشت و سعی کرد فریب شان داد.

مهم تر آن که این جوانان دریافته اند که بدون تکیه بر نیروی لایزال کارگران و زحمتکشان نمی توان کاری کرد کارستان! بدون سازماندهی نقشه مند و از پایین نمی توان امیدوی به کسب پیروزی - حتی در سطوح اولیه - داشت و بدون فکر و نقشه کشی نمی توان از ابزارهای مختلف به درستی استفاده کرد.

يك گزارش

اغلب رسانه های امپریالیستی تلاش دارند که جایگاه ویژه ای به وسایل ارتباط جمعی چون اینترنت و فیس بوک در برانگیختن مردم مصر دهند. اما این تمام واقعیت نیست.

واقعیت را باید در لابه لای خبرها یافت. دختران و پسران شجاع که راه افتادن این جنبش مرهون فعالیت نقشه مند و جسورانه ی آنان بود، از درون شهرک چادرها که در میدان تحریر بر پا شده است، به سازماندهی و دمیدن به شعله های جنبش سرنگونی طلب ادامه دادند و شروع به شبکه بندی در سراسر کشور و ایجاد ارتباط با کارگران متشکل در محلات کار و زندگی شان کردند. گزارشگر روزنامه ی نیویورک تایمز در تاریخ ۸ و ۹ فوریه شرح کوتاهی از فعالیت ابتدایی جوانان مصری ارائه داده که نکات آموزنده ای دارد.

آنان زاده و بزرگ شده ی دوران ریاست جمهوری حسنی مبارک هستند و اکثرشان زیر سی سال سن دارند. بسیاری از آنان فارغ التحصیلان دانشگاه های ممتاز مصرند. مهندس و دکتر و غیره. عده ای از آن ها مرتباً دستگیر و شکنجه شده اند. از فحواي کلام شان پیداست که فیس بوک جزو ابزارهای اولیه شان برای سازمان دهی خود و راه انداختن این مبارزه بود اما فیس بوک همه چیز نبود بلکه در ترکیب با سازماندهی نقشه مند و مخفی در کوچه و خیابان نتیجه داد. دو رویکردشان به اینترنت درس آموز است: یکم، به عمد و آگاهانه هویت خود را در فیس بوک پنهان نگاه داشتند تا بتوانند به دور از چشم نیروهای امنیتی مبارزه را در میان مردم سازمان دهند. دوم، از اینترنت (فیس بوک و ای میل و توئیتر و غیره) در خدمت

پیشبرد مبارزه در محلات و خیابان ها استفاده کردند و نه به عنوان جایگزینی برای آن. به عبارت دیگر، برای اینان فیس بوک یک گریز از مبارزه ی واقعی که خطر جانی و کشته شدن دارد نیست بلکه ابزاری است برای پیشبرد مؤثرتر این مبارزه.

آنان با مهارت و به طور حرفه ای و نقشه مند مبارزه ی خود را پیش بردند. برخی اوقات شایعه به راه انداختن تا توجه نیروهای امنیتی را از خود و مرکز فعالیت شان دور کنند. مثلاً در فیس بوک اعلام کردند که محل مبارزات شان در نقاط مرکزی و مرفه شهر خواهد بود اما نقشه عملیات را برای محلات فقیرنشین ریختند. قبل از اینکه نقشه یک مبارزه را بریزند دست به «آزمایش میدانی» در شهرک های فقیرنشین و زاغه های قاهره می زدند و سپس نقشه های هفتگی مبارزه را می ریختند تا بتوانند قدرت آتش خود را نگاه دارند.

یکی از آن ها به خبرنگار نیویورک تایمز (۱۰ فوریه) می گوید که در آغاز ۱۵ نفر بودند. دیگری می گوید، بذره های شورش در زمان خیزش تونس کاشته شد. ولید رشید ۲۷ ساله و عضو گروه آنالین «جنبش ۶ آوریل» می گوید، به مدیر ناشناخته ی یک صفحه ی ضد شکنجه در فیس بوک یادداشتی می فرستد و از وی تبلیغ روز ۲۵ ژانویه به عنوان روز مقاومت، تقاضای کمک می کند و در کمال تعجب فوراً از طرف مقابل از طریق پیام رسان سریع گوگل جواب دریافت می کند. بعدها دلایش را می فهمد: گرداننده ی آن صفحه، آقای قنوم، مدیر مسئول گوگل در قاهره بود. محل شروع تظاهرات اعلام نشده بود. برای رد گم کردن، محله ای را در مرکز قاهره اعلام می کنند. پلیس به آن جا لشگرکشی می کند. اما سازماندهان در یکی از محلات فقیرنشین جمع می شوند.

این یک تجربه ی جدید بود. یکی از آن ها به خبرنگار می گوید: «گفتیم این دفعه بریم به این محلات، ببینیم چه می شود.» گروه به دو تیم تقسیم شد: یکی از آن ها به تحریک مردم در قهوه خانه ها و کافه ها پرداختند که برای تظاهرات به آن ها بپیوندند و تیم دیگر به خانه های بالای کافه ها رفتند. به جای صحبت در مورد «دموکراسی» روی موضوعات اقتصادی و فقر و بیکاری و غیره افشاگری کردند. یکی از دختران به خبرنگار می گوید: «وقتی شروع کردیم گروه مان ۵۰ نفر بود. وقتی که محله را ترک می کردیم چند هزار نفر بودیم.» از زمانی که کشته شدن یک نفر با گلوله های پلیس را دیده، خود را مجهز به لوازم کمک های اولیه ی پزشکی نیز کرده است. شب قبل از ریختن نقشه ی تظاهرات «جمعه ی خشم»، گروه در خانه ی یکی از اعضا ملاقات کرد و چند نفرشان دست به «آزمایش میدانی» در کوچه های یکی از محله های کارگری زدند. در حالیکه در کوچه پس کوچه ها راه می رفتند مردم را به تظاهرات فرا می خواندند. می خواستند هم سطح شرکت مردم را بسنجند و هم سرعت حرکت در کوچه ها را اندازه بگیرند. می گوید: «جالب آن جاست که وقتی کارمان تمام شد مردم نمی خواستند بروند. تعداد به هفت هزار نفر رسیده بود.»

يك مقایسه

نمی دانیم که این جوانان از تجربه ی خیزش سال گذشته مردم ایران و مشخصاً نقش مثبت و منفی اینترنت در آن خیزش با خبر بودند یا خیر. اما عمل آن ها نشان داد که آن ها حلقه ی کلیدی - یعنی اهمیت سازمان گری - را درست تشخیص داده و آن را محکم در دست گرفتند.

آن ها دنبال «حق رأی» خود از دیکتاتور نبودند، خواهان برانداختن بودند؛ آنان مبارزه ی را محدود به يك یا چند قشر نکردند بلکه اهمیت به میدان آوردن مردم زحمتکش را دریافته اند؛ آنان - حداقل تا کنون - دنبال رهبرانی نبودند که خواهان حفظ

صانع ژاله و محمد مختاری روز ۲۵ بهمن جان باختند!

یادشان گرامی باد!

جعل کارت عضویت بسیج و جازه دزدی در میان دانشجویان،
خطر روبرو شدن با خشم دوباره ی مردم در کردستان



شنیدن مصاحبه ی "قانع ژاله" برادر صانع از صدای آمریکا هم موجبات تألم فراوان جنبش دانشجویی و کل مردم را در پی داشت و هم خشم ما را دوچندان کرد. "صانع ژاله" فعال سیاسی و هنرمند دانشجوی در تظاهرات روز ۲۵ بهمن به ضرب گلوله کشته شد. رژیم تبلیغات زیادی حول این اتفاق به راه انداخت و می خواست که جنایت خود را به سازمان مجاهدین خلق منسوب کند. حتی در مراسم تشییع پیکر وی نیز بسیجی ها در حرکتی بی سابقه جازه را ربودند و در میان حیرت دانشجویان، بر دستان خود حمل کرده و وی را شهید بسیج نامیدند. این ها همه نشان از عجز حکومتی دارد که به هر روشی متوسل می شود! اما مصاحبه ی برادر وی و صحبت های دوستان و هم دانشگاهی های وی پرده از بسیاری دروغ ها برداشت. برادر وی گفت که کارت عضویت در بسیج صانع که در سایت ها هم منتشر شده، کاملاً ساختگی بوده است و خانواده او را تهدید کرده اند که در صورت عدم تأیید صحت آن، برادران صانع را دستگیر و اعدام خواهند کرد. وی ادامه داد که آرزوی صانع این بود که مانند بهمن قبادی به ملت خود خدمت کند. وی اشک ریزان تأکید کرد که در صورت عدم تحویل جازه ی صانع به خانواده، آن ها حتی بر سر مزار وی نخواهند رفت ...

کامیار از دوستانش نیز با تأکید مجدد بر این که صانع به هیچ عنوان بسیجی نبود و در واقع مخالف بسیج بوده است، ادامه داد که وی انسانی مبارز بود و خود حکومت این کار را کرده است. این را ملت می دانند. ملت کرد می داند و مردم پاوه نیز صانع را به خوبی می شناسند ...

در آخرین اخبار می خوانیم و می شنویم که قانع - برادر صانع که با رسانه ها مصاحبه کرده بود- دستگیر شده و خبرگذاری ایرنا از قول برادر دیگر وی - پیمان - نیز نقل کرده است که مصاحبه ای از سوی خانواده ی صانع ژاله انجام نشده است! نشریه بذر در غم جانباختن این دانشجوی مبارز، خود را در کنار خانواده ای و جنبش دانشجویی می داند. ■

لیبی: قذافی ۶۸ ساله، برو کم شو!!!

در یکی دو روز گذشته، خشونت بارترین اعتراضات در لیبی انجام شد که بنا به اعلام رسانه در این ناآرامی ها دست کم هشتاد و چهار نفر کشته شده اند!

کانون اصلی ناآرامی های ضد دولتی، شهر بنغازی، دومین شهر بزرگ لیبی است. گزارش شده است که مخالفان دولت، کنترل مناطق بزرگی از این شهر را در دست گرفته اند. معترضان در بنغازی گفته اند که تظاهرکنندگان تونسی و مصری را الگوی خود قرار داده اند و قصد سرنگون کردن ۴۲ سال دیکتاتوری سرهنگ قذافی را دارند. طبق آخرین اخبار شهر البیضا تحت کنترل مردم است ...

نظام باشند؛ رهبرانی که سرکوب گران مردم را برادر و دوست قلمداد کنند و همه را فرا بخوانند که قانونی عمل کنند و از چارچوب "قانون اساسی" فراتر نروند. همه این ها یعنی محدود کردن اهداف مبارزه؛ جلوی مبارزه ی تا به آخر را گرفتن و سرانجام اتخاذ روش های به اصطلاح کم هزینه؛ و مخالفت با فعالیت های مخفی و عمده کردن ابزار مبارزه توسط اینترنت.

چندی پیش، مسؤل سایت بالاترین در کنفرانسی که حول نقش اینترنت در تظاهرات های سال ۸۸ برگزار شده بود، در ارزیابی واقع بینانه ای اعلام داشت که نمی توان همه چیز را به اینترنت خلاصه کرد. اینترنت توانست در زمینه تبلیغاتی مؤثر باشد. اما نتوانست جایگزینی برای سازمان دهی شود. به علاوه جمهوری اسلامی نیز از این طریق تحرکات (زمان و مکان تظاهرات) را تشخیص می داد و نیروهایش را متمرکز می کرد و مانع انجام تظاهرات می شد. در عین حال تشخیص فراخوان های واقعی از غیرواقعی ممکن نبود؛ حتی تشخیص شایعات دوست و دشمن نیز میسر نبود. از این رو نمی توان انتظار داشت که اینترنت نقش سازمانده ایفا کند. (نقل به معنی)

البته جوانان مصری نتوانستند از این ابزار به خوبی سود جویند و حتی با ابتکار عمل هایشان برخی محدودیت های فوق را به حداقل برسانند. علت عمده این بود که اینترنت «همه چیز نبود بلکه در ترکیب با سازماندهی نقشه مند و مخفی در کوچه و خیابان نتیجه داد.» چگونگی استفاده از ابزاری چون اینترنت و ارتباطش با ابزار دیگر مستقیماً ربط دارد به اهدافی که جلوی روی خود قرار می دهیم. «بگو هدف چیست و چه می خواهی تا بگویم چگونه باید جنگید» این درسی است که از این مقایسه می توان گرفت. ■

شعله های خشم مردم در بحرین

زبانه های آتش مبارزه ی مردم از تونس، الجزایر و میدان التحریر مصر این بار از میدان لؤلؤ منامه در بحرین بیرون زد. مردمی که زیر سلطه ی دیکتاتوری دو بیست ساله ی خانواده ی آل خلیفه هستند خواستار رفتن این خانواده از قدرت اند. بدین خاطر میدان لؤلؤ را تصرف کرده، چادر زدند و بنای اعتراض را از همان ابتدا، رفتن پادشاه این کشور، شیخ حمد بن عیسی آل خلیفه گذاشتند. آن ها شب ۲۶ بهمن را در خیابان های اطراف پارلمان به صبح رساندند و قبل از روشن شدن هوا بود که نیروهای امنیتی با تانک و تجهیزات نظامی به آن ها حمله کردند. مردم در طی این حمله علیرغم مقاومت، ۴ کشته و صدها زخمی دادن. پلیس و نیروهای ارتشی مانع ارتباط مردم با بیمارستان ها و مراکز درمانی شدند. دکتر بیمارستان سلمانیه هم به خبرنگار الجزیره گفت که بیمارستان پر از زخمی است و جایی باقی نمانده و ما نیاز به کمک فوری برای رسیدگی به زخمی ها داریم! همچنین در تشییع جنازه ۴ جان باخته، مردم پیراهن خونین یکی از آن ها که ماهیگیری پنجاه و دو ساله بود را به خبرنگاران نشان دادند. آن ها در گورستان شعار "انقلاب، انقلاب تا پیروزی" سر می دادند.

بعد از این حمله وحشیانه به مردم، ولیعهد بحرین "شیخ سلمان بن حمد آل خلیفه" در تلویزیون خواستار آرامش مردم شده و گفته است که "اکنون زمان گفت و گو است. با گفت و شنود است که می توانیم راه اصلاحات را باز کنیم و ادامه دهیم".

طنز ماجرا این است که از طرفی وزارت امور خارجه ایران، در پیامی، خشونت نیروهای دولتی با معترضین را محکوم کرده است!! و از طرف دیگر وزرات امور خارجه آمریکا خواستار آغاز تغییراتی "جدی و معنادار" در این کشور شد. ■

سیاست و اخلاق ضد انقلابی

شهرزاد مجاب - امیر حسن پور

شهروند - فحاشی و بی احترامی به دکتر سعید رهنما در جلسه ی مناظره ی «چپ و جنبش کارگری در ایران» در ۲۵ نوامبر نه رویدادی استثنایی بلکه نشانی از روندی جاافتاده در فرهنگ سیاسی ایران است. در این جلسه آقایان محمدرضا شالگونی و سعید رهنما به مناظره نشستند و تا قبل از شروع سؤال و جواب و اظهار نظر حاضران بحث شان در جوی آرام پیش رفت. در بخش دوم که نوبت سؤال و جواب و اظهار نظر حاضران در سالن بود، عده ای به جای مناظره به حمله کردن و تهمت زدن پرداختند و در پایان جلسه، آقای یوسف اکرمی، بدون کسب اجازه از گرداننده ی جلسه به شیوه ای بسیار خشن به دکتر رهنما اهانت کرد و با این کار به حاضران در جلسه نیز توهین کرد.

دکتر رهنما با متانت سکوت را جایز دانست و جواب اهانت و عریده کشی را با مقابله به مثل نداد. اگر چه این اولین بار نبود که چنین نشستی با تنش به پایان برسد، نه گرداننده ی جلسه و نه حضار نتوانستند قبل از پراکنده شدن عکس العملی نشان بدهند. چندی بعد، برگزارکنندگان جلسه (جمعی از فعالان چپ مستقل و سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر) با صدور اطلاعیه ای این «توهین و فحاشی» را «قویاً ... محکوم» کردند و از آقای رهنما «به خاطر اهانتی که ... به ایشان شد» پوزش خواستند (شهروند، شماره ۱۳۱۰، ۱۱ آذر ۱۳۸۹، ص ۷۰). در گزارش خبرنگار شهروند از این رویداد آمده است: «اگر چه حاضران در سالن همان موقع به چنین رفتاری اعتراض نکردند ... ولی در گفتگو با چند تن از حاضران، از دلایل عدم اعتراض، یکی ترس از مورد توهین قرار گرفتن از سوی آن فرد بود، دیگری ترس از ایجاد تنش بیشتر در سالن، و یکی هم گفت، فکر کردم اگر اعتراض کنم آدمی محافظه کار که مخالف یک فرد انقلابی است قلمداد شوم» (همانجا).

ما در این جلسه جزو حضار بودیم، شاهد هتاکای آقای اکرمی بودیم، و آن را شدیداً محکوم می کنیم. به نظر ما آنچه اتفاق افتاد نه رفتار «یک فرد انقلابی» بلکه نمونه ای از سیاست و اخلاق ضد انقلابی است، که در اینجا به توضیح آن می پردازیم.

الف - مغلظه ی ناظر به انسان

در فرهنگ سیاسی ایران، سنتی در بین روشنفکران و فعالان سیاسی وجود دارد که در آن به جای نقد نظر مخالف به تخطئه ی آن می پردازند. از این عقب مانده تر، این است که به نقد نظر مخالف نمی پردازند و به جای نقد، صاحب نظر را مورد اتهام، هتاک و بی حرمتی قرار می دهند تا به این وسیله نظر او را بی اعتبار بکنند. این روش که ریشه در فرهنگ عشیره ای و فئودالی دارد در فرهنگ سرمایه داری نیز به شیوه های ظریف تر و در سطح وسیع به کارگرفته می شود، هم در رسانه ها، هم در دنیای آکادمیک و هم در سطح وسیع تر جامعه. در منطق، این روش یکی از اشکال مغلظه* به حساب می آید و تحت عنوان «استدلال ناظر به انسان»** بررسی می شود. ساخت صوری این استدلال چنین است:

شخص الف ادعای x را عرضه می کند

شخص الف اشکالی دارد

بنابراین ادعای x غلط است.

به این ترتیب، در این استدلال، به جای سبک و سنگین کردن محتوای یک ادعا و ارزیابی کردن شواهد و مدارک و پایه ی نظری و مفروضات آن، شخصیت مدعی را مورد حمله قرار می دهند تا به این نتیجه برسند که ادعا غلط است. یکی از فرهنگ های فلسفه «مغلظه ی استدلال ناظر به [یا علیه] انسان» را چنین تعریف می کند: «استدلال کردن علیه نظرات یک شخص یا رد کردن آن نظرات با حمله کردن یا ناسزا گفتن به شخصیت، خلق و خوی، انگیزه، نیت، صلاحیت و غیره ی او به جای نشان دادن نادرستی این نظرات از طریق ارائه ی مدارک و شواهد.»*** آوردن چند مثال از جلسه ی مورد بحث، موضوع را کمی روشن تر می کند.

ب - مغلظه ی چپ روانه: مچ گرفتن، پرونده سازی، پاپوش درست کردن، و ترور شخصیت

در جلسه ی مورد بحث، یکی از حضار، خانم سارا اکرمی، به جای نظر دادن و نقد نظرات آقایان شالگونی و رهنما، کتاب درس فارسی را که در دانشگاه یورک تدریس می شود در دست گرفت و خطاب به آقای رهنما، که استاد علوم سیاسی در این دانشگاه است، اعتراض کرد که چرا این کتاب را که پرچم جمهوری اسلامی در آن آمده است تدریس می کنند و شما جلوی آنرا نمی گیرید. همچنین به آقای رهنما اعتراض کرد که چرا در یک انجمن دانشجویی ایرانی در دانشگاه یورک پرچم جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشته اند. حتی اگر خانم اکرمی می توانست ثابت کند که آقای رهنما مسئول این دو خطا است یا حتی اگر می توانست ثابت کند که برداشتن پرچم از انجمن دانشجویی یا از کتاب درسی در توان او می باشد، این اعتراضات ربطی به موضوع جلسه نداشت و به محتوای بحث آقای رهنما برخورد نمی کرد، و از این رو چیزی جز اتهام به شمار نمی روند، آنهم اتهاماتی بدون سند و شواهد. در واقع این را اتهام هم نمی توان به حساب آورد، زیرا اتهام، چه ناروا چه روا، معمولاً متکی به حداقل یک مشاهده یا سرنخ یا سوظن است. از آنجا که آقای رهنما در زمینه ی بیرون راندن رژیم اسلامی از عرصه های گوناگون جامعه ی ایرانی خارج از کشور به ویژه محافل آکادمیک، از هیچ کوششی دریغ نکرده است، این حملات چیزی جز مچ گرفتن، پرونده سازی و پاپوش درست کردن نیستند. این سیاست ترور شخصیت است که در پایان این جلسه به شکل هتاکای یکسره شد. هدف ترور شخصیت خاموش کردن کامل و همیشگی نظر مخالف است.

ج - سیاست و اخلاق انقلابی

حذف نظر مخالف سیاستی ضد انقلابی است، زیرا تغییر انقلابی جهان بدون آگاهی، بدون دسترسی به حقیقت، میسر نیست و دسترسی به حقیقت، در حدی که در هر دوران میسر است، تنها در شرایط تضاد اندیشه ها امکان می یابد. پایداری سنت مغلظه در فرهنگ سیاسی ایران نیز نه اشتباهی از جانب عده ای بی منطق است و نه پیامد بیگانگی از فرهنگ مدرن و دموکراسی لیبرالی. در واقع در «بازار ایده ها» که دموکراسی لیبرالی به وجود آن افتخار می کند، حذف، سانسور، هژمونی، و انحصار دانش به شیوه ای دموکراتیک برقرار است به طوری که بسیاری یا وجود آنرا احساس نمی کنند یا می توانند نادیده اش بگیرند. نه تنها مارکسیسم بلکه فمینیسم و آنارشیزم هم در این بازار مکاره به حاشیه رانده شده اند. در دموکراسی های واقعاً موجود نیز وجود حذف و تداوم فرهنگ مغلظه

همیشه نیست، آنوقت روشن است که در حال حاضر باید چه کار بکنیم: منظورم نقد بی محابای هر آنچه موجود است می باشد، بی محابا هم به این معنی که از نتایج نقد نهراسیم هم از اینکه با صاحبان قدرت در بیفتد ترسی نداشته باشیم.» جنبش کمونیستی در قرن بیستم در جریان مبارزه با دنیای کهن به «تحلیل ایدئولوژیک» از طبقات دیگر و احزاب و روشنفکران و سیاستمداران شان پرداخت، و برای مبارزه با فرهنگ و جهان بینی کهن در درون حزب کمونیستی حتی به «انتقاد از خود» دست زد. اما بسیاری از کمونیستها در هر دو مورد یک قدم به پیش و چند قدم به پس رفتند. در تحلیل ایدئولوژیک، درک مارکسیستی از رابطه ی بین طبقه و ایدئولوژی را به کلی زیر پا گذاشتند و این ادعای مارکس را که نمایندگان ادبی و سیاسی یک طبقه الزاماً اعضای آن طبقه نیستند هرگز درک نکردند، و به تحلیل های مبتذلی دست زدند که ربطی به مارکسیسم نداشت. تحلیل ایدئولوژیک به «مغلطه ی ناظر به انسان» و انواع دیگر مغلطه تبدیل شد. «انتقاد از خود» هم به اعتراف از نوع کلیسایی کشیده شد. در چین سوسیالیستی، قیل از رجعت سرمایه داری، حزب را پدیده ای پر از تضاد می دیدند که وحدت ضدین بین خط مشی سوسیالیستی و سرمایه داری ماهیت آنرا تعیین می کرد و به این ترتیب به جای سیاست سرکوب خط مخالف که در دوران استالین و بعد از او در شوروی متداول بود، مبارزه ی سیاسی و ایدئولوژیک بین دو خط تشویق می شد. اینکه در سال ۱۹۷۶ پیروان سرمایه داری به کودتا متوسل شدند و پیروان سوسیالیسم را قلع و قمع کردند، دلیلی بر درستی درک استالین از مبارزه ی طبقاتی نیست، بلکه پیچیدگی خارق العاده ی مبارزه ی طبقاتی و لزوم تلاش نوینی برای مبارزه با عقب ماندگی را مطرح می کند.

چپ، چه کمونیستی و چه غیر کمونیستی، با این روشها، با این سیاست و اخلاقیات، نه تنها موفق به انقلاب نخواهد شد بلکه، مانند گذشته، اگر به کسب قدرت هم برسد، در دور باطل دنیای کهن درجا خواهد زد. آنچه در این جلسه روی داد نه اولین تجربه بود نه آخرین خواهد بود. اما می توان بر این عقب ماندگی ها چیره شد. در محدودترین شرایط، به جای لشکرکشی و ترور شخصیت، می توان به دوران باستان برگشت و از «متد سقراطی» پیروی کرد، و یا از «انجمن های بحث و جدل» عصر روشنگری الهام گرفت و آنان که دل به خلق دنیای نوین فارغ از استثمار و ستم بسته اند می توانند قدمی فراتر بردارند و، با نقد بی محابا و با انتقاد- از- خود صمیمانه و جدی، حوزه ی ضرورت را پشت سر بگذارند و به قلمرو آزادی نزدیک بشوند. ■

جمعه - ۱۰.۱۲.۲۰۱۰

* fallacy

** ad hominem argument; argumentum ad hominem

*** Peter Angeles, Dictionary of Philosophy, Barnes & Noble, ۱۹۸۱, p. ۹۶.

کجروی یا استثناء نیست، بلکه بخشی از ملزومات تولید و بازتولید نظامی است که پر از تضاد و شکنندگی است.

از آنجا که مغلطه به تولید و بازتولید نظم حاکم کمک می کند، از قدیم الایام تلاش شده است که منطق دیگری در مقابله با آن ارایه شود، و این تلاش مؤلفه ای از مبارزه در عرصه ی اندیشه و در نتیجه در عرصه ی سیاست بشمار می رود. برای مثال، آنچه «متد سقراطی» یا «دیالوگ سقراطی» نامیده شده، تلاشی برای رسیدن به حقیقت است از طریق بحث و جدل بین افرادی که نظرات متضاد دارند و با سؤال و جواب از همدیگر سعی می کنند به تفکر انتقادی دست یابند و به درک درست تری برسند. این شیوه را گاهی متد دیالکتیکی نیز نامیده اند از آن رو که مناظره بر سر نظرات متضاد است و دفاع از یک نقطه نظر با رد نظر دیگر مواجه می شود و در این پروسه به درکی دیگر می رسند. در عصر روشنگری در قرن هجدهم، هنگامی که روشنفکران بورژوا به خلق روبنای نظام نوین سرمایه داری مشغول بودند، «انجمن های بحث و مجادله» را به وجود آوردند که در آنها بسیاری مسائل سیاسی و فرهنگی مورد بحث و جدل قرار می گرفت. هنگامی که در اواخر قرن هجدهم، انقلاب فرانسه محیط سیاسی اروپا را رادیکالیزه کرد، این انجمن ها هم تحت کنترل قرار گرفتند.

اینکه حقیقت تراوش فکر فرد نیست، بلکه محصول مبارزه در عرصه ی اندیشه است در تاریخ پیدایش مارکسیسم به وضوح دیده می شود. مارکس و انگلس در حالی که به دانش بورژوازی متکی بودند تلاش کردند که از آن بگسلند. آنها به استقبال اکتشافات پی در پی دانش بورژوایی، از انسان شناسی گرفته تا بیولوژی، می شناختند با این هدف که دانشی پایه ریزی کنند که با کمک آن طبقه ی تازه به پاخاسته ی کارگر بتواند جهان را دگرگون کند، انسان از جامعه ی معاصر که مارکس «ماقبل تاریخ» می نامید بگسلد و وارد مرحله ی «تاریخ» بشود.

با وجود اینکه مارکس جهان بینی نوین را پایه ریزی کرد، خودش هم نتوانست و نمی توانست بکلی از آن بگسلد. و این تعجب آور نیست. اگر با دید دیالکتیکی به این پروسه نگاه کنیم، دو طبقه ی سرمایه دار و کارگر وحدت ضدین هستند و این یکی از موانع تاریخی رسیدن به کمونیسم است. جامعه ی سوسیالیستی خودش دوران گذاری طولانی است از سرمایه داری به کمونیسم و در سراسر این دوران روابط سرمایه داری و کمونیستی در وحدت و تضاد قرار دارند، و جامعه ی کمونیستی که هر مؤلفه ی آن باید آگاهانه ساخته شود با حل این تضاد یعنی نفی مجموعه ی نظام سرمایه داری میسر می شود. به عبارت دیگر، دو طبقه ی اصلی دنیای معاصر با اقیانوسی از هم جدا نشده اند، بلکه با هزاران بند در هم پیچیده اند به طوری که ساختن دنیایی نوین با ابزار دنیای کهن - فلسفه و منطقش، دولت و قانونش، و سیاست و فرهنگ و اخلاقیاتش - کاری نشدنی است. مارکسیستها و جنبش کمونیستی اگرچه در زمینه هایی مارکسیسم را توسعه دادند، در بسیاری موارد به جای گسست از جهان بینی و سیاست و اخلاقیات طبقات استثمارگر و پاتریارکال، با آنها سازش کردند، و این سنت نگسستن، بیش از خصومت سرمایه داری، جنبش کمونیستی را به آستانه ی سقوط کشیده است. اما گسستن از گذشته و حال نیاز به درک این تضادها و فرار نکردن از آنها دارد.

مارکس در آغاز زندگی کمونیستی خود، در ۱۸۴۳، نوشت: «اگر کار ما ساختن آینده و حل و فصل کردن همه چیز برای

از وبلاگ جدید بذر در این آدرس دیدن کنید!
پیش از این که دوباره فیلتر شود!

www.bazr۱۳۸۷.blogspot.com